

۳
افقمرگ آخرین وارث
درباره سیفاالاسلام قذافی۵
تماشاهیجان هالیوودی
درباره فیلم اسکورت۶
توسعهچشم انداز فلاکت
چرا به سیگنال‌ها توجه نشد؟۷
کوچهبه دنبال پول نقد
حاشیه جدید بانک‌ها

رضایت از مذاکرات

گفت‌وگوهای محدود و کنترل شده ایران و آمریکا در وضعیتی است که واشنگتن سعی دارد همزمان مسیر مذاکره و فشار حداکثری را حفظ کند و تهران نیز با اعلام خطوط قرمز دامنه مذاکرات را به پرونده هسته‌ای محدود ساخته است. این درحالی است که ساعاتی پس از پایان مذاکرات، ترامپ از «پیشرفت بسیار خوب» گفت‌وگوها سخن گفت سازندگی به بررسی این موضوع پرداخته است



ابوالفضل خدایی
گروه بین‌الملل

مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا در مسقط، بار دیگر نشان داد که پرونده هسته‌ای ایران نه صرفاً یک موضوع فنی یا حقوقی بلکه میدان تقاطع سیاست قدرت، رقابت ژئوپلیتیک و بازدارندگی راهبردی در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان است. ساعاتی پس از پایان این مذاکرات، رئیس‌جمهوری آمریکا با لحنی دوگانه اما حساب‌شده، از یک‌سو از «پیشرفت بسیار خوب» گفت‌وگوها سخن گفت و از سوی دیگر با تهدید به «پیامدها» در صورت عدم دستیابی به توافق، تلاش کرد هم پیام اطمینان به افکار عمومی و متحدانش بدهد و هم فشار حداکثری را به تهران منتقل کند. این همزمانی پیام‌های متناقض، خود بخشی از استراتژی چانه‌زنی واشنگتن است؛ استراتژی‌ای که در آن دیپلماسی و تهدید نظامی به‌صورت مکمل به‌کار گرفته می‌شوند تا طرف مقابل در وضعیت عدم قطعیت راهبردی قرار گیرد. ترامپ با اشاره به حرکت یک «ناوگان بزرگ نظامی» به سوی منطقه به‌طور ضمنی تلاش کرد، مؤلفه بازدارندگی نظامی را به میز مذاکرات پیوند بزند و نشان دهد که دیپلماسی از منظر واشنگتن تنها یکی از ابزارهای سیاست فشار است، نه جایگزینی برای آن. در عین حال، ادعای او مبنی بر تمایل جدی ایران به توافق، حامل پیامی دوگانه است: از یک‌سو به مخاطبان داخلی آمریکا این تصویر را می‌دهد که سیاست فشار نتیجه داده و تهران را به میز مذاکره کشانده است؛ و از سوی دیگر تلاش می‌کند، شکاف‌هایی در موضع داخلی ایران ایجاد کند و فضای رسانه‌ای را به سمت این روایت سوق دهد که ایران در موقعیت ضعف قرار دارد.

ادامه در صفحه ۳

پل شکسته اعتماد

چرا برکناری رئیس صداوسیما ضروری است؟



سرمقاله

انسجام؛ مقدمه اقتدار

پیش شرط گرفتن امتیاز بزرگ از آمریکا، انسجام ملی قدرتمند در داخل کشور است



محمد عطریان‌فر

عضو شورای مرکزی و معاون سیاسی دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی ایران

دیپلماسی موفق در نظام بین‌الملل صرفاً محصول مهارت مذاکره‌کنندگان یا توازن قدرت خارجی نیست بلکه به‌طور بنیادین به انسجام داخلی و میزان رضایت ملی نیز وابسته است. شکاف‌های داخلی، ازجمله فاصله دولت-ملت، محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی و بحران مشروعیت، به‌طور معناداری توان چانه‌زنی دیپلماتیک کشور را تضعیف می‌کند. در چنین شرایطی، تیم دیپلماسی فاقد پشتوانه اجتماعی لازم برای کسب امتیازات بزرگ در مذاکرات بین‌المللی است. بدون بازسازی سرمایه اجتماعی و رفع شکاف‌های داخلی، دیپلماسی خارجی حتی در صورت تغییر شرایط بین‌المللی نمی‌تواند به دستاوردهای پایدار منجر شود.

در بحث دیپلماسی هسته‌ای ایران و مذاکراتی که با ایالات متحده در پیش داریم، معمولاً نگاه‌ها به بیرون دوخته می‌شود: به تحریم‌های خارجی، فشار لابی صهیونی، تغییر دولت‌ها در واشنگتن یا توازن قدرت در نظام بین‌الملل. اما یک متغیر کلیدی اغلب نادیده گرفته می‌شود؛ متغیری که شاید از همه تعیین‌کننده‌تر باشد: ضرورت ثبات و انسجام وضعیت داخلی کشور و میزان پشتوانه ملی تیم مذاکره‌کننده. نیاز جدی و ضرورت مبرمی که تیم مذاکره‌کننده ایرانی در دولت آقای روحانی و در آستانه تصویب برجام به‌شدت محتاج آن بود و در داخل کشور عوامل بی‌درد و کم‌حوصله و بیمار هر روز با شعارهای تند و شکننده و طبل‌های توخالی پشت تیم دکتر ظریف را در آستانه مذاکرات می‌لرزاندند. واقعیت ساده اما مهم این است که هیچ دولتی بدون رضایت نسبی جامعه و انسجام داخلی، قادر به کسب امتیاز بزرگ در عرصه بین‌المللی و ازجمله در مذاکرات نیست.

یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که مذاکره صرفاً گفت‌وگوی دیپلمات‌ها پشت درهای بسته نیست؛ بلکه بازتاب مستقیم قدرت، مشروعیت و ثبات در داخل کشور است که در آینه دیپلماسی چندجانبه جهانی تبلور پیدا می‌کند. در روابط بین‌الملل، قدرت مذاکره‌کنندگان تنها به افزودن بر تعداد سانت‌ریفیوژها یا ارتقای سطح غنی‌سازی، محدود نمی‌شود. طرف مقابل به این گزاره اساسی نگاه می‌کند که آیا دولت مذاکره‌کننده، نماینده واقعی جامعه خود هست؟ و آیا می‌تواند به تعهداتش پایبند بماند؟ و یا توافقی که امضا می‌کند، از حمایت اجتماعی لازم برای بقا برخوردار است؟

وقتی شکاف میان دولت و ملت عمیق باشد، آن هنگام که بخش بزرگی از جامعه احساس بی‌تأثیری، بی‌اعتمادی یا حذف‌شدگی کند، دست تیم دیپلماسی بسته می‌شود. در چنین شرایطی، حتی اگر مذاکره‌کنندگان از نظر فنی و حرفه‌ای توانمند باشند، قدرت چانه‌زنی واقعی شکل نمی‌گیرد.

در کنار تحریم‌های خارجی، ایران با نوعی فشار از درون یعنی از سوی رادیکال‌ها و چهره‌های غوغاگر داخلی مواجه است که می‌توان آن را «تحریم‌های داخلی» نامید. رفتار تضعیف‌کننده غوغاسالاری عناصر افراطی، اثر خود را در محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی، ضعف گردش آزاد اطلاعات، تنگ شدن عرصه مشارکت و فرسایش سرمایه اجتماعی نشان می‌دهد و این عوامل، مستقیماً توان دیپلماسی را کاهش می‌دهند. وقتی جامعه احساس کند صدایش شنیده نمی‌شود، طبیعی است که نسبت به نتایج مذاکره بی‌اعتماد باشد و ناخواسته بازتاب این بی‌اعتمادی به طرف مقابل منتقل می‌شود.

ادامه در صفحه ۳

دیدگاه: یادداشت وارده

عملگرایی و فرصت‌نوسازی

درباره سرمقاله سیدحسین مرعشی
و فرصت کنار گذاشتن رودربایستی

حسین جلالی

روزنامه‌نگار و پژوهشگر توسعه



خیلی‌ها منتظر اتفاقی بودند. بسیاری گمان داشتند که ۱۴۰۴ بدون حادثه بزرگ دیگری به پایان نمی‌رسد اما گستره و عمق فاجعه‌ای که در دی رخ داد را کمتر کسی حدس می‌زد. حالا رسیدیم به نقطه‌ای که بسیاری سال‌ها اندازش را می‌دادند اما نتوانستند و نشد جلوی پیش‌آمدش را بگیرند. حوصله‌ها تنگ است و خشم فراگیر. طبیعی همین است. غم این همه خون به زمین ریخته شده، این همه جوان از دست‌رفته، سنگین است اما سایه تباهی‌های بزرگ‌تر بر سر کشور است. هم این است که مجبورمان می‌کند به‌آینده فکر کنیم. حسین مرعشی در سرمقاله ۱۱ بهمن روزنامه سازندگی به همین‌موضوع پرداخت. تیترو زیرتیر این یادداشت گویای ایده محوری آن بود «رودربایستی را کنار بگذاریم: برای نوسازی جدی ایران باید هزینه‌های سنگینی پرداخت شود». دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی «رودربایستی را کنار گذاشت» و از فرون شدن جمعیت ایرانیانی نوشت که از جمهوری اسلامی و حتی دین عبور کرده‌اند؛ از شکست و بن‌بست شیوه‌های همیشگی نوشت؛ از فرصت‌سوزی‌های مکرر نوشت؛ حتی به موضوع مک‌فارلین اشاره کرد و حسرت خورد چرا آن موقع به‌اندازه کافی از فرصت پیش‌آمده برای برقراری رابطه با آمریکا دفاع نکرد و مرعوب آمریکاستیزان شد. مرعشی نگران تشدید خشونت تا سر حد «جنگ داخلی» است و برای همین هم ملاحظات همیشگی نوشتن در جمهوری اسلامی را کنار گذاشت: «اکنون باید شخصیت‌های سیاسی ایران بدون رودربایستی با رهبری و نظام، پای اصلاحات واقعی بایستند... امروز نیاز است که مسئولان ایران از هر طیف و گرایش، چه چپ و چه راست، تلاش کنند تا جمهوری اسلامی را با فرهنگ و خواسته‌های امروز نوسازی کنند». این یادداشت را باید درون صورت‌بندی جریان اصلاح‌طلبی دید تا فرصت درون آن مشخص شود. اگر از گذارطلب‌ها صرف‌نظر کنیم، سه گروه عمده در جریان اصلاحات دیده می‌شود: روزنه‌گشاها، توسعه‌گرا-تکنوکرات‌ها و جریان عمومی اصلاح‌طلبان که می‌توان، حزب اتحاد ملت را به‌عنوان معرف آنها در نظر گرفت (دسته اخیر محل بحث این یادداشت نیستند). هرچند در عمل، به‌طور مشخص در نحوه رفتار در انتخابات‌ها، کارگزارانی‌ها با روزنه‌گشاها (حتی پیش از بیانیه ۱۴۰۲ آنها) قرابت زیادی دارند. اما این دو گروه در نگاه تحلیلی و بیان سیاسی‌شان بسیار متفاوت هستند. کارگزارانی‌ها در تحلیل خود بر گلوگاه‌هایی دست می‌گذارند که برگشت به ریل توسعه (در حال حاضر فاصله گرفتن از پرتگاه سقوط) به آنها وابسته است و روزنه‌گشاها بر ایده کارهای کوچک و فرآیندهای طولانی. روزنه‌گشاها هرچند تلاش می‌کنند با تکیه بر بخشی از ادبیات توسعه (برای نمونه توانمندسازی همزمان جامعه و حکومت) و نگاه‌های فرآیندی به توسعه، موجودیت خود را توضیح دهند اما به‌خاطر شرایطی که کشور به آن دچار شده، مباحث آنها افقی نمی‌گشاید. همچنین آنها باید در تمام مراحل کار مراقب باشند که تهدیدی متوجه نظام سیاسی نکنند و این ملاحظه احتمالاً آنچنان دینامیک درونی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد که اگر هم موفق شوند اعتماد حکومت را به شکل کامل جلب کنند عملاً دیگر نیروی میانه نیستند و به بخشی از حکومت (بخش احتمالاً عاقل‌تر و امروزی‌تر آن) تبدیل خواهند شد. داستان کارگزاران اما متفاوت است. این گروه نگاه گلوگاهی، پروژه‌ای و تاریخی به مسائل ایران دارد. برای نمونه برای این گروه تا مسئله ایران با آمریکا حل نشود، کشور از این سرانیشی خارج نمی‌شود؛ نگاهی که با واقعیت‌های ایران امروز ارتباط عمیقی برقرار می‌کند. همچنین این گروه متشکل است از افرادی که روزی تکنوکرات‌های این کشور بوده‌اند و چه بر اساس سابقه و چه بر اساس مشی نظری اساساً به ایده‌های تدریواته باور ندارند. کارگزاران می‌تواند در حال حاضر بدون رودربایستی روی مسائلی کلیدی و مهم بایستند و تلاش کند به صدای «میانه عملگر» تبدیل شود و از ظرفیت‌نخبگانی داخلی و خارجی نیز برای حمایت‌طلبی و خلق دستورکار استفاده کند. اگر در این زمینه توفیقی به‌دست آورد به همان میزان ایران را از سقوط دور کرده است. اگر هم موفق به ازگذاری نشود (چه به دلیل مصلوب بودن ساختار داخلی و چه به‌خاطر مسائل ژئوپلیتیک) دست‌کم واقعیت را آن‌چنان که هست، فهمیده و منطبق بر آن عمل کرده و در این مسیر شاید اعتماد بخشی از جامعه (ولو کوچک اما نخبگانی) را به‌دست آورده باشد. این مستلزم آن است که کارگزاران به‌عنوان گروهی محافظه‌کار (به‌معنای آدموند برکی و نه سنتی و عقب‌مانده) به کنار گذاشتن رودربایستی با نظام سیاسی متعهد بماند.

اصولگرایان در مدار مذاکره

چه شد که برخی چهره‌ها و رسانه‌های ضدبرجام، حالا از «عقلانیت انقلابی» سخن می‌گویند؟

هزینه‌های مقابله با مذاکره

اما دلایل این تغییر لحن را می‌توان در چند عامل کلان جست‌وجو کرد که فشارهای اقتصادی و اجتماعی، تجربه مذاکرات بی‌نتیجه و واقع‌بینی سیاسی در برابر فشارهای بین‌المللی ازجمله مهم‌ترین آنها هستند. اقتصاد ایران در سال‌های اخیر تحت فشار تحریم‌های گسترده بوده و مشکلاتی چون تورم، کاهش ارزش پول ملی و بحران اشتغال باعث شده برخی رسانه‌ها و حتی منتقدان سنتی نسبت به پیامدهای ادامه وضع موجود حساس شوند و از ضرورت گفت‌وگو برای کاهش فشارهای اقتصادی بگویند. به بیان دیگر، سال‌ها کشمکش‌های سیاسی و توقف‌های متعدد در مذاکرات باعث شده است، رسانه‌ها با واقعیت عدم حصول توافق قطعی روبه‌رو شوند. این تجربه تلخ به رسانه‌ها آموخته که نه انکار کامل راه‌حل است و نه تکیه صرف بر مواضع تند. به‌نظر می‌رسد با



افزایش تنش‌های منطقه‌ای و جهانی، تحلیلگران رسانه‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که صرف‌نظر از ایدئولوژی، سیاست خارجی باید در چارچوب منافع استراتژیک ایران تحلیل شود. حالا دیگر نگاه خبری به مذاکرات به‌صورت «سياه یا سفید» نیست و تلاش می‌کند میان ملاحظات امنیتی و منافع ملی تعادل ایجاد کند. نکته اینکه اگر این تغییر لحن در زمان ریاست‌جمهوری حسن روحانی، که مهم‌ترین دستاورد خود را برجام می‌دانست، رخ داده بود، پیامدهای مهمی می‌توانست داشته باشد. تیم مذاکراتی دولت روحانی با حملات رسانه‌ای شدید از سوی مخالفان روبه‌رو بود که این موضوع، فضای عمومی را ملتهب می‌کرد و موجب می‌شد تحلیل‌های داخلی پیرامون مذاکرات اغلب در چارچوب اختلافات سیاسی بسته شود. اگر چهره‌ها و رسانه‌های اصولگرا همان زمان لحن واقع‌بینانه‌تری اتخاذ می‌کردند، می‌شد از فشار رسانه‌ای کاست و روی موضوعات فنی تمرکز کرد. پذیرش نسبی مذاکرات در بخش‌های مختلف رسانه‌ای، می‌توانست اعتماد عمومی را افزایش و مردم را در مسیر حمایت از راه‌حل دیپلماتیک قرار دهد. این امر همچنین می‌توانست، جامعه را به سمت وفاق ملی برای

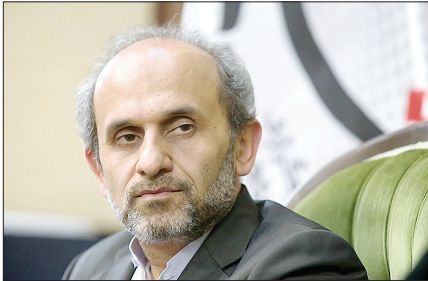
حل مسائل اقتصادی سوق دهد و زمینه ایجاد اجماع داخلی قوی‌تر و کاهش هزینه‌ها و شکاف‌های سیاسی را فراهم کند. در نتیجه، فرصت‌های بیشتری برای احیای برجام یا خروج از بن‌بست دیپلماتیک فراهم می‌شد.

هزینه‌ها و منافع واقع‌بینی

در این میان به‌نظر می‌رسد، چهره‌ها و رسانه‌های اصولگرا همچنان نگران هزینه‌های تغییر لحن خود بوده و همچنان محتاطانه عمل می‌کنند. ازجمله این هزینه‌ها می‌توان به خطر از دست دادن مخاطبان سخت‌گیر و اتهام «سازش» اشاره کرد چراکه بخشی از مخاطبان آنها ممکن است تغییر لحن را به‌معنی «تسلیم در برابر دشمن» تفسیر کنند که این افراد و رسانه‌ها را در معرض هجوم سیاسی قرار می‌دهد. اما قطعاً این‌ا را هم می‌دانند منافعی نیز وجود دارد که تغییر لحن را ارزشمند می‌کند؛ مثل بازتاب واقعیت اقتصادی، کاهش قطب‌بندی سیاسی و تمرکز بر منافع ملی. به همین دلیل چهره‌های اصولگرا و رسانه‌های نزدیک به آنها با تأکید بر منافع ملی، لحن گفت‌وگو درباره مذاکرات را از چارچوب ایدئولوژیک صرف به یک گفت‌وگوی واقع‌بینانه تحلیل‌محور تغییر داده‌اند که بدون تردید این تحلیل‌ها می‌تواند به یک گفت‌وگوی عمومی سازنده‌تر کمک کند.

در مجموع به نظر می‌رسد در هفته‌های اخیر، رسانه‌های سنتی و اصولگرا در پوشش اخبار مذاکرات به رویکرد قابل‌توجهی رسیده‌اند. میان تیتروهای رسانه‌های اصولگرا در بازتاب مذاکرات غیرمستقیم با آمریکا دیگر خبری از انکار مطلق نیست. رسانه‌های مختلف، حتی آنهایی که پیش‌تر گفت‌وگو با آمریکا را غیرممکن می‌دانستند، حالا تحلیل‌هایی منتشر می‌کنند که نشان‌دهنده توجه به ضرورت حفظ ابزارهای دیپلماتیک برای کاهش فشار تحریم‌هاست. البته تغییر لحن رسانه‌های منتقد مذاکره را نمی‌توان به یک «چرخش ایدئولوژیک» مطلق تعبیر کرد بلکه این تحول بیشتر یک پاسخ رسانه‌ای به واقعیات اقتصادی و سیاسی است. رسانه‌ها امروز در تلاشد، نشان دهند که لحن‌های تند گذشته دیگر پاسخگویی وضعیت کنونی نیست اما همچنین می‌خواهند در چارچوب مدافعان منافع ملی و مصالح کشور دیده شوند. با این وجود می‌توان امیدوار بود که این نوع بازنمایی واقع‌بینانه‌تر در رسانه‌ها بتواند به کاهش تنش رسانه‌ای، افزایش تمرکز بر سیاست‌های خردمندانه و تقویت گفت‌وگوی عمومی سازنده در ایران کمک کند.

حزب کارگزاران در گفت‌وگو با شرق، بحران صدوسیما را عمیق‌تر از بحران مطبوعات دانست و تأکید کرد که مشکل با تغییر مدیران میانی حل نمی‌شود بلکه ریشه در ساختار و شیوه اداره سازمان است. او گفت مدیریت غیرشفاف، بروکراسی گسترده و نبود نظارت مؤثر باعث شده، صدوسیما به رسانه‌ای محدود و وابسته به یک جریان خاص تبدیل شود و خلأ رسانه‌ای داخلی توسط رسانه‌های خارجی پر شود. پیام فضل‌نژاد، مدیرمسئول مجله «نقد اندیشه»، وضعیت صدوسیما را وارد مرحله «بحران اخلاقی» دانست و خواستار برکناری رئیس سازمان شد. او تصریح کرد که تغییر مدیران شبکه‌ها، اقدامی نمایشی است و پخش برنامه‌های موهن و توهین به جان‌باختگان، نشانه عبور رسانه ملی از حداقل‌های اخلاقی و انسانی است، روندی که به کاهش شدید مخاطبان و افول بی‌سابقه مرجعیت رسانه‌ای انجامیده است. تحلیلگران و فعالان سیاسی دیگر، ازجمله محمدرضا جوادی‌یگانه، صادق زیباکلام، محمد مهاجری، جلال رشیدی‌کوچی و جواد امام، که مشروح اظهاراتشان در گزارش پیشین «سازندگی» آمده است، برکناری پیمان جلیلی را نخستین گام ضروری برای بازسازی اعتماد عمومی دانستند. روزنامه‌ها و رسانه‌های مختلف از «اعتماد» و «شرق» تا «قدس» و «اتپناک» هم با لحن‌های متفاوت بر ناکارآمدی ساختاری، هزینه‌بر بودن و فاصله عمیق صدوسیما با جامعه تأکید کردند. در فضای مجازی نیز درخواست عزل رئیس سازمان مطرح شد و کاربران این مطالبه را عمومی کردند. مجموع این واکنش‌ها نشان می‌دهد که درخواست تغییر در رأس صدوسیما، نتیجه انباشت نارضایتی از عملکرد رسانه‌ای است که سال‌هاست، مرجعیت خود را از دست داده است. در چنین شرایطی، برکناری رئیس سازمان برای بخش قابل‌توجهی از افکار عمومی، نخستین گام برای ترمیم شکاف عمیق میان رسانه ملی و جامعه است.



عاطفه شمس

گروه سیاسی

زمانی که برجام در سال ۱۳۹۴ امضا شد، برخی اصولگرایان و رسانه‌هایشان این مذاکرات را به‌شدت نقد کرده و با تکرار مداوم کلیدواژه‌هایی مثل «سازش» یا «زیان ملی» آن را رد می‌کردند و از چهره‌های سیاسی‌شان تا روزنامه‌هایی مثل کیهان یا جوان گرفته، همگی لحن تهاجمی و انتقادی نسبت به گفت‌وگو با غرب داشتند. اما حالا فضای سیاسی و رسانه‌ای ایران در موضوع مذاکرات بین‌المللی به‌ویژه گفت‌وگوها با آمریکا دچار تغییر محسوسی شده و حتی موضع برخی از همین چهره‌ها و رسانه‌ها، واقع‌بینانه‌تر و تاکتیکی شده است. اکنون آنها به‌جای انکار مطلق مذاکرات روی ضرورت حفظ منافع ملی، عقلانیت انقلابی و سنجش دقیق پیشنهادهای تأکید دارند. رسانه‌هایشان بعد از مذاکرات اخیر «شروع خوب» را تیترو می‌کنند یا روزنامه جوان می‌نویسد: «مذاکرات غیرمستقیم خوب است؛ در اختلافات خانوادگی هم این‌گونه مشکلات حل می‌شود». برخی روزنامه‌ها مثل کیهان، همشهری، جام‌جم، فرهیختگان و خراسان هم در تحلیل‌های خود، کیفیت برگزاری مذاکرات را نشان‌دهنده، موضع قدرت ایران و «شکست راهبرد فشار و تهدید علیه تهران» می‌دانند، گرچه همچنان توصیه می‌کنند که همزمان باید «دست بر ماشه» بود.

این درحالی است که در دوره مذاکرات برجام، این رسانه‌ها سخت‌گیرانه و با دیدی ایدئولوژیک به مذاکره با آمریکا نگاه و آن را نشانه ضعف یا سازش قلمداد می‌کردند. مواضع رسانه‌ای در آن زمان به شکلی بود که مذاکره حتی با هدف کاهش تحریم‌ها را هم قبول نداشته و تأکید می‌کردند نباید از مواضع انقلاب عقب نشست. اما اخیراً حتی رسانه‌های اصولگرا هم گزارش‌هایی منتشر کرده‌اند که پیشرفت‌های سطح کارشناسی گفت‌وگوها را برجسته می‌کنند و از «لزوم توجه به منافع ملی» می‌گویند. برای مثال، بخشی از رسانه‌های اصولگرا در گزارش‌های اخیر درباره مذاکرات غیرمستقیم با آمریکا نوشته‌اند که این گفت‌وگوها امری پیش‌پیش‌برنده و قابل بررسی است و نباید به‌طور مطلق رد شود بلکه باید بر اساس مصالح کشور سنجیده شوند. این نوع تغییر لحن نشان می‌دهد که این رسانه‌ها دیگر صرفاً به انکار مذاکره نمی‌پردازند بلکه تلاش می‌کنند، چارچوب‌های تحلیل واقع‌بینانه‌تر از وضعیت فعلی را ارائه دهند.

پیگیری خبر

پل شکسته اعتماد

چرا برکناری رئیس صدوسیما ضروری است؟

گروه سیاسی: سه‌شنبه گذشته و در پی توهین مجری یکی از برنامه‌های شبکه افق به جان‌باختگان اعتراضات دی‌ماه درباره شکل‌گیری مطالبه گسترده افکار عمومی، تحلیلگران سیاسی و اجتماعی و اهالی رسانه از طیف‌های فکری مختلف برای برکناری پیمان جلیلی، رئیس سازمان صدوسیما نوشتیم. مطالبه‌ای که به گفته بسیاری از کارشناسان، کمترین انتظار جامعه و پاسخ اولیه به زخم‌های انباشته پس از اعتراضات اخیر است. با این حال تاکنون هیچ پاسخی از سوی مسئولان ارانه نشده است. در ادامه همان بحث این شماره به این پرسش می‌پردازیم که چرا برکناری رئیس صدوسیما ضروری است. عملکرد صدوسیما، به‌ویژه در پوشش اعتراضات دی ماه و حوادث اخیر، جایگاه این رسانه را بیش از پیش زیر ذربین افکار عمومی برد. در چنین شرایطی، انتظار می‌رفت رسانه‌ای که عنوان «ملی» را یدک می‌کشد با اطلاع‌رسانی شفاف، متوازن و مبتنی بر واقعیت‌های میدانی، پلی میان مردم و مسئولان باشد. اما رویکرد یک‌جانبه و سیاسی صدوسیما، تمرکز صرف بر روایت‌های رسمی و حذف صدای معترضان، نه‌تنها این انتظار را برآورده نکرد بلکه بی‌اعتمادی عمومی را تشدید و فاصله رسانه ملی با جامعه را افزایش داد. نمونه آشکار این بحران هم پخش آیت‌م توهین‌آمیز در برنامه طنز «خط‌خطی» شبکه افق بود که واکنش‌های گسترده اجتماعی و سیاسی را در پی داشت. اگرچه صدوسیما با برکناری مدیر شبکه و توقف برنامه واکنش‌نشان داد و قوه قضائیه پرونده‌ای تشکیل داد اما این اقدامات نتوانستند، مطالبه اصلی

مرگ آخرین وارث

درباره سیف‌الاسلام قذافی

گروه بین‌الملل: سیف‌الاسلام قذافی، که زمانی با تحصیل در غرب «امید» لیبی اصلاح‌طلب محسوب می‌شد، در تاریخ ۳ فوریه ۲۰۲۶ به شکلی خشونت‌آمیز جان باخت. مرگ او در شهر کوهستانی زنتان پایان یک داستان چنددهه‌ای را رقم زد؛ داستانی که طی آن سیف‌الاسلام از یک دیپلمات بین‌المللی و وارث اصلاح‌طلب به یک فراری، زندانی و در نهایت یک مختل‌کننده سیاسی شبیه‌مانند تبدیل شد. ترور او بیش از آنکه مرگ یک فرد را نشان دهد، پایان نفوذ سیاسی دوران قذافی و یادآوری ترسناک ناپایداری است که همچنان لیبی پس از انقلاب را تعریف می‌کند.

سیف‌الاسلام در سال ۱۹۷۲ به‌عنوان دومین پسر معمر قذافی متولد شد و سال‌ها به‌عنوان چهره‌ای متمدن و مدرن از لیبی عربی جماهیریه پرورش یافت. برخلاف برادران نظامی‌اش، او تصویری از روشن‌فکری و اصلاحات لیبرال ارائه می‌داد. او دکترای خود را از مدرسه اقتصاد لندن دریافت کرد و رساله‌اش بر نقش جامعه مدنی در حکومت جهانی متمرکز بود، موضوعی که بسیاری آن را با حکمرانی خودکامه پدرش متناقض می‌دانستند.

در دهه ۲۰۰۰ او معمار اصلی «گرم‌شدن» روابط لیبی با غرب بود. او تسویه‌حساب قربانیان بمب‌گذاری لاکربی را مذاکره کرد، برنامه هسته‌ای لیبی را متوقف کرد و آزادسازی

ادامه تیتربک

رضایت از

مذاکرات

این جنگ روایت‌ها، خود یکی از میدان‌های اصلی رقابت در مذاکرات هسته‌ای است که اغلب کمتر از مؤلفه‌های فنی دیده می‌شود اما نقش مهمی در شکل‌دهی به افکار عمومی و تصمیم‌گیری سیاسی دارد.
همزمان با این مواضع، امضای دستور اجرایی جدید درباره اعمال تعرفه‌های ثانویه بر کشورهایی که با ایران تجارت می‌کنند، نشان‌دهنده آن است که واشنگتن قصد ندارد، ابزارهای اقتصادی فشار را حتی در بحبوحه گفت‌وگوها کنار بگذارد. تأکید مجدد بر «وضعیت اضطراری ملی» در قبال ایران، پیامی روشن به متحدان و شرکای تجاری آمریکا ارسال می‌کند: تعامل اقتصادی با تهران همچنان پرهزینه خواهد بود. این سیاست در عمل تلاش می‌کند، حلقه محاصره اقتصادی را فراتر از تحریم‌های سنتی گسترش دهد و کشورهای ثالث را نیز به‌طور غیرمستقیم وارد معادله فشار کند. چنین رویکردی نشان می‌دهد که آمریکا همچنان به منطق «فشار حداکثری هوشمند» باور دارد؛ فشاری که در آن ابزارهای مالی، حقوقی و تعرفه‌ای در کنار تهدید نظامی به‌صورت یک بسته جامع به کار گرفته می‌شوند.
اعلام تحریم‌های جدید وزارت خزانه‌داری علیه نفتکش‌ها و نهادهای مرتبط با تجارت نفت و پتروشیمی ایران نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است. هدف قرار دادن «ناوگان سایه» که به دور زدن تحریم‌ها کمک می‌کند، نشان‌دهنده تمرکز واشنگتن بر بستن منافذ اقتصادی تهران است. اگرچه مشخص نیست این اقدام مستقیماً با مذاکرات مسقط مرتبط بوده یا نه اما از منظر تهران چنین اقدامات همزمانی، پیام روشنی دارد: آمریکا حتی در حال مذاکره نیز از ابزار فشار دست نمی‌کشد. این مسئله می‌تواند، بی‌اعتمادی تاریخی ایران به واشنگتن را تقویت کند و بر محاسبات تیم مذاکره‌کننده ایرانی اثر بگذارد به‌ویژه آنکه تجربه خروج آمریکا از برجام همچنان در حافظه سیاسی تهران زنده است.

در سوی دیگر، مواضع سیدعباس عراقچی پس از مذاکرات، تصویری از خطوط قرمز و اولویت‌های ایران ارائه می‌دهد. تأکید او بر ادامه غنی‌سازی به‌عنوان «حق مسلم»، عدم خروج اورانیوم غنی‌شده از کشور و محدود بودن مذاکرات به موضوع هسته‌ای، نشان‌دهنده تلاش تهران برای جلوگیری از گسترش دامنه مذاکرات به حوزه‌های امنیتی و موشکی است. این موضع‌گیری‌ها بازتاب یک محاسبه راهبردی است: ایران می‌خواهد پرونده هسته‌ای را از سایر مؤلفه‌های قدرت سخت خود تفکیک کند و مانع از تبدیل مذاکرات به فرآیندی

زندانیان سیاسی را تسهیل نمود. برای مدتی کوتاه، او مورد علاقه پابنخت‌های اروپایی بود و به‌عنوان تنها فردی دیده می‌شد که قادر است، لیبی را از وضعیت یک کشور مطرود به یک شریک مدرن و باثبات تبدیل کند.

با این حال، بهار عربی ۲۰۱۱ این شخصیت ساختگی را نابود کرد. وقتی شورش به لیبی رسید، اصلاح‌طلب ناپدید شد و جای خود را به مدافع وفادار رژیم داد. در یک سخنرانی تلویزیونی سرنوشت‌ساز، سیف‌الاسلام به مردم لیبی هشدار داد و از «رودخانه‌های خون» و جنگ داخلی در صورت ادامه قیام سخن گفت. این سخنرانی متحدان غربی او را از خود دور کرد و او را به هدف انقلاب تبدیل نمود. پس از مرگ پدرش در اکتبر ۲۰۱۱ سیف تلاش کرد به نیجر فرار کند اما توسط یک شبه‌نظامی از زنتان در صحرای جنوبی دستگیر شد.

سال‌های بعدی او در اسارت، کلاس درس کاملی از دینامیک قدرت‌های قبیله‌ای و منطقه‌ای لیبی بود. درحالی که دولت مرکزی در طرابلس و دادگاه کیفری بین‌المللی خواستار تحویل او برای محاکمه به اتهام جنایات علیه بشریت بودند، شبه‌نظامیان زنتان این کار را رد کردند. آنها او را نه‌تنها به‌عنوان زندانی بلکه به‌عنوان یک دارایی سیاسی نگه داشتند. در سال ۲۰۱۵ دادگاهی در طرابلس، او را غیابی



جامع برای مهار قدرت منطقه‌ای‌اش شود. از منظر تهران، تجربه مذاکرات پیشین نشان داده که هرگونه گشودن درهای مذاکره به موضوعات امنیتی، می‌تواند به فشارهای گسترده‌تر و امتیازخواهی‌های بیشتر منجر شود.

عراقچی همچنین بر ضرورت اعتمادسازی و پرهیز از تهدید و فشار تأکید کرد اما همزمان هشدار داد که احتمال جنگ همیشه وجود دارد و ایران برای آن آماده است. اشاره او به هدف قرار دادن پایگاه‌های آمریکایی در منطقه در صورت حمله واشنگتن، پیامی صریح به آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن است که هرگونه اقدام نظامی، هزینه‌های منطقه‌ای گسترده‌ای خواهد داشت. این موضع‌گیری در چارچوب دکترین بازدارندگی ایران قابل فهم است؛ دکترینی که بر انتقال هزینه‌ها به پایگاه‌ها و منافع آمریکا در منطقه تأکید دارد و تلاش می‌کند محاسبات واشنگتن را پیچیده‌تر کند. در مجموع، مذاکرات مسقط را می‌توان به‌عنوان یک صحنه چندلایه از رقابت راهبردی تحلیل کرد؛ صحنه‌ای که در آن دیپلماسی، اقتصاد، نظامی‌گری و جنگ روایت‌ها به‌صورت همزمان جریان دارند. پرونده هسته‌ای ایران در این چارچوب بیش از آنکه یک مسئله فنی درباره تعداد سانتریفیوژها یا سطح غنی‌سازی باشد، نمادی از منازعه گسترده‌تر درباره نظم منطقه‌ای خاورمیانه است. نقش اسرائیل، نگرانی کشورهای عربی خلیج‌فارس، رقابت قدرت‌های بزرگ و اختلافات داخلی در واشنگتن و تهران، همگی در شکل‌دهی به این پرونده دخیل هستند. به همین دلیل هر توافقی با شکست می‌انجامد، پیامدهایی فراتر از حوزه هسته‌ای خواهد داشت و می‌تواند، موازنه قدرت منطقه‌ای و حتی بازارهای جهانی انرژی را تحت‌تأثیر قرار دهد. بی‌اعتمادی عمیق میان دو طرف همچنان بزرگ‌ترین مانع پیش‌روی هرگونه توافق پایدار است. از منظر ایران خروج آمریکا از برجام و اعمال مجدد تحریم‌ها نشان داد که تضمین‌های واشنگتن می‌تواند با تغییر دولت‌ها به‌سرعت

به اعدام محکوم کرد اما او در ارتفاعات زنتان در امان ماند جایی که نگهبانانش در نهایت به محافظان او تبدیل شدند. گزارش شده است که او در سال ۲۰۱۷ تحت قانون عفو آزاد شد، اگرچه عمدتاً از دید عمومی دور ماند و در ویلایی امن تحت نظارت متحدان محلی زندگی کرد. فصل پایانی زندگی او با بازگشت پر سروصدایش در سال ۲۰۲۱ آغاز شد. او برای انتخابات ریاست‌جمهوری به تعویق افتاده ثبت‌نام کرد، اقدامی که شوک بزرگی به نهاد سیاسی لیبی وارد کرد.

برای بسیاری از لیبیایی‌هایی که از یک دهه آشوب خسته شده بودند، نام قذافی نمایانگر دوره‌ای از ثبات از دست رفته بود و او تهدیدی جدی برای دولت مستقر در طرابلس و نیروهای شرق به رهبری خلیفه حفتر محسوب می‌شد. نامزدی او در نهایت رد شد و این امر به فروپاشی روند انتخابات ۲۰۲۱ کمک کرد با این حال او همچنان به‌عنوان «سازنده پادشاه» در سایه‌ها باقی ماند و منتظر فرصت سیاسی بعدی بود. ترور او در ۳ فوریه ۲۰۲۶ عملیاتی هدفمند و حرفه‌ای بود.

گزارش‌ها حاکی است که چهار تیرانداز ماسک‌پوش



حوالی ساعت ۲:۳۰ بامداد به اقامتگاه او در زنتان نفوذ کردند. مهاجمان حرفه‌ای بودند و پیش از ورود، سیستم پیشرفته دوربین مداربسته ویلا را از کار انداختند. در جریان درگیری، سیف‌الاسلام به همراه سه نفر دیگر از جمله نگهبان و زندانبان سابقش اجمی العتری، کشته شدند. مهاجمان بدون بر جای گذاشتن رد پا ناپدید شدند و حدس و گمان‌های گسترده‌ای درباره هویت و وابستگی آنها به وجود آمد. تحلیل انگیزه ترور، نشان‌دهنده «همگرایی منافع» میان جناح‌های رقیب لیبی است. با توجه به فشار سازمان ملل برای برگزاری انتخابات جدید در آوریل ۲۰۲۶ احتمال بازگشت سیف‌الاسلام به عرصه انتخابات، تهدیدی مشترک برای تقریباً همه ذی‌نفعان عمده بود. برای مقامات طرابلس، او نماد رژیم قدیم بود و برای خانواده حفتر در شرق، رقیبی برای جلب وفاداری پایگاه‌های طرفدار قذافی محسوب می‌شد. مرگ او به طور مؤثر، مهم‌ترین جایگزین پوپولیستی برای وضعیت موجود را حذف کرد. زندگی سیف‌الاسلام قذافی، درست مانند پدرش، در لیبی‌ای پایان یافت که هنوز در تلاش برای آشتی دادن گذشته و آینده خود بود.

او در ۶ فوریه ۲۰۲۶ در بنی‌ولید، پایگاه وفاداران قذافی به خاک سپرده شد. اگرچه مرگ او ممکن است برای برخی حس پایان‌بندی به همراه داشته باشد اما بخش قابل‌توجهی از جمعیت لیبی احساس محرومیت می‌کند چراکه تنها فرد قادر به اتحاد هواداران رژیم سابق اکنون دیگر وجود ندارد. ترور او تضمین می‌کند که اگرچه شبح جماهیریه ممکن است باقی بماند اما احیای سیاسی آن به‌طور دائمی خاموش شده است.

ادامه سرمقاله

انسجام؛ مقدمه اقتدار

آمریکا و دیگر بازیگران عرصه بین‌الملل می‌دانند که دولتی با پشتوانه اجتماعی ضعیف در دادن تضمین‌های پایدار ناتوان است و همین واقعیت تلخ، آنها را به امتیازگیری بیشتر تشویق می‌کند. تأکید بر این نکته لازم است که بدانیم، پرونده هسته‌ای ایران صرفاً یک پرونده فنی نیست؛ معامله‌ای سیاسی، اجتماعی و حتی روانی و طبعاً مذاکرات مربوط به آن معامله‌ای فراتر از تکنیک بلکه کاملاً استراتژیک محسوب می‌شود. در چنین مذاکراتی، طرف مقابل تنها متن توافقی را نمی‌خواند بلکه حوادث کف خیابان‌ها، افکار عمومی، میزان رضایت و اعتراضات خاموش یا آشکار را نیز رصد می‌کند. دولتی که از اعتماد عمومی برخوردار است، می‌تواند خطوط قرمز را محکم‌تر و قوی‌تر تعریف کند، هزینه‌های رد توافقی بد را بپردازد و در صورت لزوم، توافق خوب را برای جامعه توضیح دهد و از آن به‌خوبی دفاع کند. اما دولتی که با شکاف داخلی مواجه است به ناچار بر سر میز مذاکره با تردید و کمبود اعتماد بنفس، تسلط و احاطه لازم را از دست می‌دهد زیرا هر از فشار بیرونی نگران و هم‌در دلهره از واکنش درونی است.

اگر هدف، رسیدن به توافقی پایدار، عزت‌مندانه و قابل اتکا در پرونده هسته‌ای است، مسیر آن فقط از میز مذاکره در مسقط و یا هر پایتخت دیگری نمی‌گذرد؛ بلکه از ترمیم رابطه حاکمیت و مردم آغاز می‌شود. به‌معنای روشن‌تر به هر میزان که پایه رفتاری حاکمیت، پذیرای اصلاحات و پاسخ‌دهنده به جامعه و اقناع‌کننده نسل جوان باشد، دستیابی به منافع بیشتر و امیدواری به تحقق مطالبات در تراز شأن ملی بیشتر فراهم می‌شود.

کاهش محدودیت‌ها، افزایش شفافیت، تقویت مشارکت سیاسی و بازسازی اعتماد عمومی، نه امتیاز دادن به داخل در شرایط بحرانی بلکه سرمایه‌گذاری راهبردی برای ارتقای قدرت ملی است. بدون اصلاحات، حتی رفع تحریم‌های خارجی، اگرچه در آغاز جذاب و راهگشاست لکن در درازمدت شکننده و موقت خواهد بود. دیپلماسی موفق، آینه‌ای از وضعیت داخلی کشور است. بدون ثبات فراگیر در ساخت ملی، ثبات و موقعیت استوار و مستحکم در نظام بین‌الملل حاصل نخواهد شد. تا زمانی که شکاف دولت-ملت ترمیم نشود و «تحریم‌های داخلی» برطرف نشود، تیم دیپلماسی ایران با قدرت واقعی پشت میز مذاکره نخواهد نشست. اگر قرار است امتیاز بزرگی در مذاکره با آمریکا گرفته شود پیش‌شرط آن پشتوانه بزرگ انسجام ملی در همه ابعاد در داخل کشور است.

حافظ با لهجه یزدی

عبدالحسین جلالیان درگذشت



عبدالحسین جلالیان، شاعر و حافظ‌پژوه یزدی در ۹۷سالگی درگذشت. تخلص شعری جلالیان «جلالی» بود و مجموعهٔ اشعارش که بالغ بر ۵ هزار بیت است، با نام «پله‌های سنگی» به چاپ رسیده است. شهرت شعری او بیشتر به سبب شعرهای فکاهی است که در قالب‌های غزل و ترجیع‌بند به لهجهٔ یزدی سروده است. دکتر جلالیان شرحی در چهار جلد بر دیوان حافظ نوشته که با نام «شرح جلالی» منتشر شده است. «مثنوی بهروز و بهرام»، «ده ابرمرد بزرگ تاریخ ایران»، «نی‌نواز اول» (احوال شمس تبریزی و سخنان او به شعر)، «در رکاب حافظ» و «گف مف» از دیگر آثار زندیاد عبدالحسین جلالیان است.

عبدالحسین جلالیان، اول نوروز ۱۳۰۷ در محل تل یزد به دنیا آمد. پدرش یکی از معماران یزد بود که دختر عموی خود را به همسری برگزید. آن‌ها صاحب پنج فرزند شدند که عبدالحسین اولین فرزند ذکورشان بود. آبا و اجداد عبدالحسین همه از کدخدایان و ریش‌سفیدان مهرجرد که قریه‌ای نزدیک مبیبد در ۵۰ کیلومتری یزد است، بودند. او دورهٔ مکتب قدیم، دبستان و دبیرستان را در یزد گذراند و سال ۱۳۲۶ وارد دانشگاه تهران شد و دورهٔ دکترای داروسازی و سپس آزمایشگاه تشخیص طبی را به پایان رساند. دکتر جلالیان همراه با معدودی از همکاران خود که جزو اولین گروه متخصصین آزمایشگاه تشخیص طبی بودند سهم بسزایی در تدوین ضوابط و آئین‌نامه‌های آزمایشگاه‌های تشخیص طبی ایفا کرد. علی‌رغم پیشنهادهایی جهت استخدام در وزارت بهداشتی در تهران و امکانات بیشتر برای ایجاد آزمایشگاه شخصی در پایتخت، او خدمت در زادگاه خود را برگزید و در تیر سال ۱۳۳۰ به استخدام وزارت بهداشتی در آمد و به‌عنوان دکتر داروساز و مسئول امور آزمایشگاه‌ها به یزد بازگشت. سال ۱۳۳۲ با خانم مهین تدین ازدواج کرد که حاصل آن دو فرزند پسر و دختر است. در همان سال‌ها داروخانه‌ای در خیابان کرمان (دهم فروردین) فعلی گشود و پس از مدتی اولین آزمایشگاه خصوصی تشخیص طبی یزد را تأسیس کرد که تا سال‌ها تنها آزمایشگاه خصوصی استان بود. جلالیان سال ۱۳۵۶ از خدمت دولتی بازنشسته شد ولی کماکان تا سال‌های پایانی عمرش به شغل آزاد آزمایشگاهی ادامه داد. او در طول خدمت دولتی خود با همتی در خور تقدیر، اقدام به ایجاد آزمایشگاه‌هایی در تمامی شهرستان‌های استان نمود و تکسین‌هایی را تربیت کرد که در آن‌ها

مشغول به کار شدند. این عمل که در همه کشور بی‌سابقه بود، سبب شد تا علاوه بر ایجاد اشتغال در آن شهرستان‌ها مردم مجبور نباشند برای انجام یک آزمایش ساده تا یزد بیایند و وقت و هزینه بیشتری صرف کنند. هم‌چنین برای اولین بار آزمایشگاه موادغذایی در استان به سرپرستی جلالیان تأسیس شد. مسئولیت انتخاب و آموزش کادر تخصصی آن نیز به عهده ایشان بود.

عبدالحسین جلالیان به گفتهٔ خودش طبع موزون را از کودکی در خود حس کرده و با تشویق استاد خود مرحوم آموزگار به خواندن و حفظ کردن اشعار شعرای بزرگ پارسی‌گو پرداخت. فعالیت ادبی و سرودن شعر را هم‌زمان با فعالیت حرفه‌ای و در کنار آن شروع کرد. ایجاد انجمن ادبی حافظ که سال‌هاست در یزد هر هفته در محل انجمن تشکیل می‌شود و گروهی از شعرا و ادب‌دوستان از هر قشر و سن در آن شرکت می‌کنند، از دیگر فعالیت‌های فرهنگی او بود. حاصل کارهای تحقیقی دکتر جلالیان بر روی دیوان حافظ و شمس تبریزی، دوره چهار جلدی «شرح جلالی بر حافظ» و کتاب «نی نواز اول» است. مجموعه اشعار او هم به‌نام «پله‌های سنگی» در پنج جلد منتشر شده است. چهره و شخصیتی که در ذهن خواننده اشعار عبدالحسین جلالیان از سرایندهٔ آن‌ها نقش می‌بندد، احتمالاً شخصی حساس، نکته‌بین، شوخ‌طبع و طنزپرداز باشد با شخصیتی برون‌گرا و مجلس آرا، که گاه کلامش به مرز هزل نزدیک می‌شود، در حالی‌که کسانی که با ایشان کار کرده یا از نزدیکی می‌شناختند، می‌دانند که در زندگی حرفه‌ای و شاعری، فردی جدی، سخت‌کوش و مسئولیت‌شناس بود و در زندگی شخصی خود مقید، متعهد و کم‌گو بود.

دیگر جنبه مشخص کار ادبی دکتر جلالیان طی سالیان دراز، توجه به گویش یزدی و سرودن شعر به لهجهٔ یزدی است که هدف آن حفظ و ترویج و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها و لغات یزدی است. بدیهی است که سرودن شعر با لهجه محلی نیاز به مضمون و قالب خاص خود را دارد. هر کدام از این اشعار گوشه‌ای از فرهنگ و شیوهٔ زندگی مردم یزد را بیسان می‌کند و مضمون محلی انتخاب شده تا یک ضرب‌المثل یزدی را در قالب یک داستان و یا رویداد بیاورد. از این رو قالب طنز که به گفتهٔ خود شاعر بیشترین اثر را در انتقال پیام و نقش بستن در ذهن مخاطب دارد برای اکثریت این اشعار انتخاب شده‌اند.

زیستن در سایه تنهایی و جنگ

رمون کتو در آخرین روزها راوی پاریس سال‌های بین دو جنگ جهانی است

را با تمسخر انجام می‌دهد و جهان فکری‌ای را که از آن آمده، دست می‌اندازد. بار اصلی این طنز ضدروشنفکرانه را به‌خصوص شخصیت آلفرد در رمان به دوش می‌کشد. »

در میانهٔ دو جنگ

مترجم «آخرین روزها» دربارهٔ این‌که آیا این رمان متأثر از حال و هوای آن روزهای پاریس است؟ می‌گوید: «این رمان بازتاب مستقیم فضای فکری و اجتماعی پاریس میان دو جنگ است، نه صرفاً انتخاب فردی کتو. رمان در سال ۱۹۳۶ نگارش شد، یعنی بعد از جنگ جهانی اول و پیش از جنگ جهانی دوم. در این دوران پاریس یکی از کانون‌های اصلی فلسفه، ادبیات و ایدئولوژی‌ها بود، از مارکسیسم گرفته تا سوررئالیسم که در اوج بود و اگرستانسیالیسم که در حال شکل‌گیری بود. در آن دوره به دلیل گذر از جنگ و دنیایی که آماده جنگی دیگر بود، فلسفه و مکاتب نه‌انتزاعی، بلکه در زندگی روزمره و گفت‌وگوها و معاشرت‌ها و تمامی آثار هنری و چاپی در جریان بودند. در «آخرین روزها» مرگ و زندگی به‌صورت دراماتیک یا تراژیک مطرح نمی‌شوند، بلکه مسأله فرسایشی، فلسفی و گاه طنزآلود می‌شود و در نسل‌های مختلف رمان این مسأله با دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضاد بروز پیدا می‌کند. در این رمان مرگ لزوماً مرگ جسمانی نیست، بلکه حس پایان یک دوره مانند دورهٔ جوانی یا باور به یک نظام اعتقادی است. درواقع اگر بخوایم مضمون اصلی کتاب را در یک کلمه خلاصه کنیم این مضمون همان «مرگ» است. کتو با لحنی تراژیک با انواع مرگ روبه‌رو نمی‌شود، بلکه واکنش او طنز سرد و تلخ است. در «آخرین روزها» شخصیت ونسان در واقع همان کتو در دوران جوانی است، با همان چالش‌ها و سؤال‌ها دربارهٔ مرگ و زندگی و فلسفه و وجود، درنتیجه با همان تنهایی و انزوا که لزوماً تنهایی فیزیکی و کلاسیک نیست، بلکه آن نوع از تنهایی است که حتی در دل جمع اتفاق می‌افتد، چه جمع دوستانه و چه خانوادگی. جایی که همه حضور دارند، ولی فکر و زبان و حتی

رمان «آخرین روزها» نوشتهٔ رمون کتو داستان جوانی به نام ونسان توکدن را روایت می‌کند که از استان آور برای تحصیل فلسفه به پاریس و دانشگاه سوربن آمده است. او همهٔ وقتش را صرف خواندن و نوشتن می‌کند و به‌رغم حضور چند دوست و هم‌چنین زندگی در کنار خانواده مدام احساس تنهایی و انزوا می‌کند. در این اثر نظام فلسفی و آرای کتو دربارهٔ فلسفه و فیلسوفان از زبان این شخصیت بیان می‌شود. «آخرین روزها» رماتی فلسفی و طنزآمیز دربارهٔ مرگ و زندگی و تنهایی است که رد پای بخشی از تجربه زیسته رمون کتو را نیز می‌توان در آن دید. در این کتاب هم‌چنین پاریس سال‌های بین دو جنگ جهانی حضوری چشم‌گیر دارد. کتو که با آثاری چون «نازی در مترو»، «گل‌های آبی»، «یکشنبه زندگی» و عضوی از جنبش ادبی اولیو شهرت دارد، تسلط خود را بر زبان و تجربه به این روایت می‌آورد. «آخرین روزها» نگاهی کوبنده و بوج به پایان اجتناب‌ناپذیر زندگی ارائه می‌دهد که از طریق مجموعه‌ای از مشاهدات بازیگوش و در عین حال عمیق، ارائه شده است. این رمان در دورانی نوشته شده که کتو از سوررئالیست‌ها جدا شده بود. نشر نی «آخرین روزها» را با ترجمهٔ مهسا خیراللهی منتشر کرده است.

در مرز رئالیسم و طنز فلسفی

مهسا خیراللهی در گفت‌وگو با ایبنا دربارهٔ این‌که «آخرین روزها» متعلق به چه سنت و تفکری است، می‌گوید: «آخرین روزها، رماتی است متعلق به دوران نخست نویسندگی کتو، اثری در مرز رئالیسم و طنز فلسفی و نه سوررئالیسم. درست است که کتو عضو سوررئالیست‌ها بود، اما مشکل اساسی با این جنبش داشت، به‌خصوص با دگماتیسم و ژست انقلابی و شاعرانهٔ آندره برتون. او در این رمان مانند سوررئالیست‌ها از طنز انفجاری و ناخودآگاه‌محور استفاده نمی‌کند، بلکه طنز کتو ریشه در طنز عقل‌گرای فرانسوی دارد. طنزی تحلیلی که ایده‌ها و نظریات را نه رد می‌کند نه می‌پرستد، فقط آن‌ها را باز می‌کند و گاه این کار

سینمای مستند

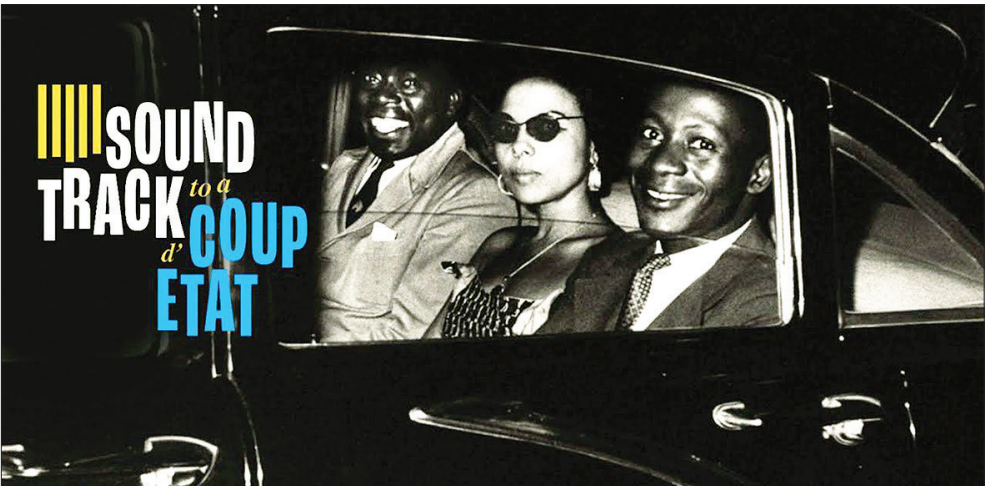
متن یک کودتا

نقش سازمان سیا و ستاره‌های جاز در ترور پاتریس لومومبا

شروع به ایجاد نگرانی برای دولت آیزنهاور کرده بود. خود موسیقیدانان از این ایده که ابزاری مفید برای سیا هستند، ناراضی بودند.

دیدن تصاویر آرشیوی پاتریس لومومبا، که سستون فقرات مستند پر قدرت «موسیقی متن یک کودتا» را شکل می‌دهند، به‌معنای مواجهه با آینده‌ای شجاعانه است که به‌واسطه فساد و زوال استعمار، به‌طرز تراژیکی هرگز محقق نشد. نقطه مقابل استفاده دقیق فیلم از خبرگزاری‌ها، گزیده‌هایی از زندگی‌نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی، بهره‌گیری پرانرژی از موسیقی جاز است. برای مثال، در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۰ لویی آرمسترانگ با شغف به پایتخت کنگو، لئوپولدویل (که در ۱۹۶۶ به کینشاسا تغییر نام یافت)، رسید تا اجرا کند. او به کشوری آمد که همواره در تخیل اروپامحور به‌طرزی اسرارآمیز باقی مانده بود، در قالب سفری که توسط وزارت امور خارجه ایالات متحده حمایت می‌شد. چهار ماه پیش از آن، جمهوری کنگو برای استقلال خود گامی عملی برداشته بود و سه ماه پس از اجرای آرمسترانگ، با ترور لومومبا، آن رویا پیش از موعد فرو ریخته بود. فیلم حجیم و دانشنامه‌وار کارگردان بلژیکی، یوهان گریم‌پرز، «موسیقی متن یک کودتا» بیش از آنکه صرفاً سقوط یک

مستند «موسیقی متن یک کودتا» اثر یوهان گریم‌پرز و محصول ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که ایالات متحده از افسانه جاز، لوئیس آرمسترانگ، در یک حمله «جنگ سرد خنک» برای ترور پاتریس لومومبا استفاده کرده است. در این فیلم از نظر اطلاعاتی، او موسیقی زمینه‌ای را که پشت ترور رهبر چپ‌گرای کنگو، پاتریس لومومبا در سال ۱۹۶۱ قرار داشت، تقویت می‌کند. یک حمله عجیب و جازگونه جدید در قالب «جنگ سرد خنک» که در آن سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا از طریق جبهه‌های مختلف، سعی کردند موسیقی جاز هنرمندان سیاه‌پوست آمریکایی را به آفریقا صادر کنند تا قلب‌ها و ذهن‌ها را تصرف کنند. فیلم نشان می‌دهد که قتل لومومبا، که توسط طرفداران جنگ داخلی تحریک شده توسط سرویس‌های اطلاعاتی غربی اندکی پس از انتخابش انجام شد، با همکاری آمریکا، سازمان ملل و مستعمرداران سابق کنگو، بلژیک، طراحی شده بود. دلیل این اقدام این بود که لومومبا ممکن بود ذخایر اورانیوم کشورش، که برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای حیاتی بود را از غرب دریغ کند. کنگوی لومومبا هم‌چنین بازیگر کلیدی در جنبش «ایالات متحده آفریقا» بود که



شناسه آگهی: ۲۱۱۵۰۲۳

فر آخوان تجدید مناقصه عمومی یک مرحله‌ای قرار داد خرید یک دستگاه دیزل ژنراتور

شرکت پشتیبانی امور دام استان تهران در نظر دارد تجدید مناقصه عمومی خدمات (قرارداد خرید یک دستگاه دیزل ژنراتور) به شماره (۲۲۹۰۰۰۴۰۰۰۱۰۱۴۰۰۴۰۰۰) را از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت به پیمانکار واجد صلاحیت واگذار نماید. کلیه مراحل برگزاری مناقصه از دریافت اسناد مناقصه تا ارائه پیشنهاد مناقصه‌گران و بازگشایی پاکت‌ها از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس www.setadiran.ir انجام خواهد شد و لازم است مناقصه‌گران در صورت عدم عضویت قبلی، مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند. تاریخ انتشار مناقصه در سامانه ۱۴۰۴/۱۱/۱۸ می‌باشد. مهلت زمانی دریافت اسناد مناقصه از سایت: تا ساعت ۱۹:۰۰ روز پنجشنبه تاریخ ۱۴۰۴/۱۱/۲۳ مهلت زمانی ارائه پیشنهاد: تا ساعت ۱۹:۰۰ روز دوشنبه تاریخ

روابط عمومی اداره کل پشتیبانی امور دام استان تهران

م الف ۴۱۶۰

هيجان هاليوودي

درباره فیلم «اسکورت» ساخته یوسف حاتمی کیا

و هیچ‌گونه حس واقعی خطری یا دلهره به مخاطب منتقل نمی‌کند. شخصیت‌های اصلی، ازجمله امیر جدیدی در نقش پلیسی گرفتار در تعارض اخلاقی و هدی زین‌العابدین در نقش شوئی زن، اگرچه بالقوه جذاب به‌نظر می‌رسند، اما در عمل قربانی روایت سطحی و کلیشه‌ای هستند. تعارض اخلاقی شخصیت‌ها بیش از آنکه به جالش واقعی کشیده شود، صرفاً در حد اعلامیه باقی مانده و هیچ عمق روان‌شناختی ملموسی ارائه نمی‌دهد. شاید فیلم از نظر فنی نیز بیش از حد بر جلوه‌های صوتی و تصویری تمرکز کرده است؛ رویکرد تکنیکال فیلم، بیش از آنکه به تقویت روایت کمک کند، تبدیل به تلاشی برای پوشاندن ضعف‌های داستانی و شخصیت‌پردازی شده است. به‌نظر اعتبار و حتی پتانویه مالی مناسب؛ نیز توانسته خلأهای ساختاری و درام فیلم را پر کند. در نهایت، پرسش اخلاقی که فیلم به آن می‌پردازد که همانا مرز بین قانون و یقاست، به‌جای آنکه مخاطب را درگیر کند، در پس صحنه‌های اکشن گم می‌شود و آن میزان همدردی که وعده داده را ایجاد نمی‌کند. اسکورت برای یک فیلمساز دوم، فیلم کم‌ادعایی هم نیست اما بیش از آنکه یک تجربه هیجان‌انگیز و تأمل‌برانگیز برای



یادآور نمونه‌های بین‌المللی با عناوین
یابه است.

اکنون با استناد به این شباهت‌ها
توان به این نکته توجه کرد؛ حتمی‌ک
مسازی است که همواره از نمونه‌های
خاص به‌عنوان الگو استفاده می‌کند و
ران‌ها، تنش‌ها و دغدغه‌های اجتماعی
در در قالب نمونه‌هایی با شباهت به
هوای غیرایرانی جای می‌دهد. هرچند
ار الگوهای شناخته‌شده گاه فیلم

مخاطب باشد، به مجموعه‌ای از تصاویر صرفاً زیبا تبدیل شده است. تمرکز بیشتر بر دنیای «شوتی‌ها» می‌توانست فرصتی برای کندوکاو در پیچیدگی‌های اجتماعی و وجدان انسانی باشد، اما فیلمساز همه تواتش را صرف ساختن صحنه‌های اکشن کرده است.

با وجود ادعای سازنده درباره تولد «اسکورت» از دل سوال‌ها ناکامی، آنچه روی پرده می‌بینیم، کمتر یک نقطه آغاز واقعی برای سینمای مستقل و بیشتر نمونه‌ای از تلاش ناکام برای اثبات هویت است. فیلمساز ادعا می‌کند از میراث پدر خود فاصله گرفته و زبانی تازه خلق کرده، اما روایت پر از کلیشه، شخصیت‌های سطحی و تمرکز افراطی بر جلوه‌های فنی نشان می‌دهد که «اسکورت» هنوز به خودباوری و استقلال واقعی دست نیافته است. فیلم بیش از آنکه یک تجربه سینمایی مستقل باشد، با تکیه بر ریاکاری و اکشن و جلوه‌های تکنیکی، برای ابراز وجود تلاش می‌کند. شخصیت‌ها فاقد عمق و باورپذیری هستند و پرش‌های اخلاقی و انسانی فیلم در پس صحنه‌های تعقیب و گریز محو می‌شوند. در نهایت، «اسکورت» بیش از یک آغاز جدی، نمونه‌ای از بلندپروازی نیمه‌تمام است؛ اثری که وعده استقلال و خلاقیت می‌دهد، اما در عمل بیشتر به تقلیدی بی‌روح و پر سروصدا شباهت دارد. شنیده‌ها حاکی از آن است که بانک کشاورزی از تولید این فیلم حمایت کرده و به محض آماده شدن اثر، بنیاد سینمایی فارابی در آن شریک شده تا بتواند با این شیوه آماده‌خوری و حضور این فیلم در جشنواره، رزومه‌ای از خود ارائه کند.

لمبه پرتگاه کی برداری و سطحی نگری می‌برد. یوسف نمکی با فیلم دوش «اسکورت» که امسال به جشنواره ده، نشان داد که مانند پدر فیلمسازش علاقه‌مندی ویژه‌ای برای بازی آثاری موفق سینمای جهان دارد که شاید این را بتواند در ادامه همان مسیر سینمایی پدر دانست. «اسکورت» نه‌ای است از تلاش برای انتقال الگوی داستانی و فرم‌ش مجموعه سینمایی معروف سریع و خشن با زمینه‌ای جنسی، در اسکورت، همان عناصر اصلی مانند آتش‌های جانی، تعقیب و گریزهای پرتش و محوریت روابط شخصیت‌ها، به‌گونه‌ای بازسازی شده‌اند که بتوانند با طیف فرهنگی و اجتماعی مخاطب ایرانی سازگار شوند. با این اقتباس با چالش‌هایی همراه است: انتقال لحن، ریتم و هیجان هالیوودی به فرم سینمای ایران علاوه بر دانش‌های هم‌سطح، نیازمند ظرافت در شخصیت‌پردازی، ریتم داستانی هم هست؛ موضوعی که فیلم در آن ناموفق است. گویی بخواهی فیل را در فنجان جا بدهی و از این رو نتوان اسکورت را یک نمونه موفق بازآفرینی سینمای ایران جهانی دانست، ضمن اینکه تقدهایی درباره حفظ حالت فرم و درام به و آن وارد است.

فیلمساز ظاهراً به ژانر اکشن و ماجراجویانه روی آورده، تا تلاش او برای خلق هیجان فیلم را به سمت یک نمایش لحی و کم عمق می کشاند تا اینکه تمام تمرکز را معطوف کنکاش در کشمکش های درونی کند. صحنه های پیب و گریز پرشت که می توانست موتور درام و کشمکش لافی باشد، بیشتر به نمایش مهارت های فنی بدل شده اند.



در «آخرین روزها» از مرگ و زندگی ارائه می‌دهد، نگاهی معمول نیست. خواننده تفکری متفاوت و گوناگون درباره مرگ و زندگی و پوچی یکی از اصلی‌ترین دلایل کشش من به این رمان بود. رمانی که شاید بیش از همه رمان‌های کتب به تجربه زیسته بسیاری از ما شباهت دارد و زیست زیر سایه جنگ، زیست در شهری که در آن زندگی می‌کنیم و آن را زندگی نمی‌کنیم؛ زیست در میان انبوه ایدئولوژی‌ها و تفکرات و نظریات و زیست منزوی در جمع را نشان می‌دهد.»

مهسا خیراللهی دربارهٔ چالش‌هایی که در ترجمهٔ این رمان با آن‌ها مواجه بوده هم می‌گوید: «ترجمه «آخرین روزها» از یک سو نسبت به برخی دیگر از آثار کتو، به‌خصوص آثار سوررئال و آثاری که کتو در آن‌ها بازی‌های زبانی پیچیده و معروف خود را به رخ می‌کشد، چالش کمتری داشت، ولی از سوی دیگر به‌علت تعدد شخصیت‌ها با روحيات و سن‌ها و فضاهای فکری متفاوت، حفظ لحن و زبان هر کدام کار نسبتاً دشواری بود. هم‌چنین به‌علت نوع روایت این رمان که در آن از سبک‌های متفاوت نیز استفاده شده بود، حفظ انسجام و یکپارچگی در ترجمه با خواش چند باره نسخه و سپس نهایی کردن آن ممکن شد.» او دربارهٔ این که آیا این رمان هنوز هم در فرانسه طرفدار دارد؟ می‌گوید: «بله، «آخرین روزها» هنوز در فرانسه خواننده می‌شود، ولی نه برای خوانندگان رمان‌های عامه‌پسند؛ بلکه بیشتر برای مخاطبان ادبیات جدی، عمیق و دوستداران رمون کتو. این رمان هم‌چنین به زبان انگلیسی ترجمه شده است که باعث شده مخاطبان نه فقط فرانسه زبان بلکه خوانندگان انگلیسی زبان در سراسر دنیا را به خود جذب کند.»

عمل مشترکی وجود ندارد. با توجه به این که رمان بعد از جدایی کتو از سوررئالیست‌ها و به‌خصوص آندره برتون نوشته شده، به‌خوبی می‌توان تجربه شخصی نویسنده را در تمام صفحات کتاب و در تمام شخصیت‌ها و نه فقط شخصیت ونسان مشاهده کرد. کتو دیده بود که چگونه گفت‌وگوها و نظریه‌پردازی‌ها و در یک کلام «زبان» می‌تواند به‌جای ایجاد ارتباط، باعث فاصله شود.»

چهره پاریس در آخرین روزها

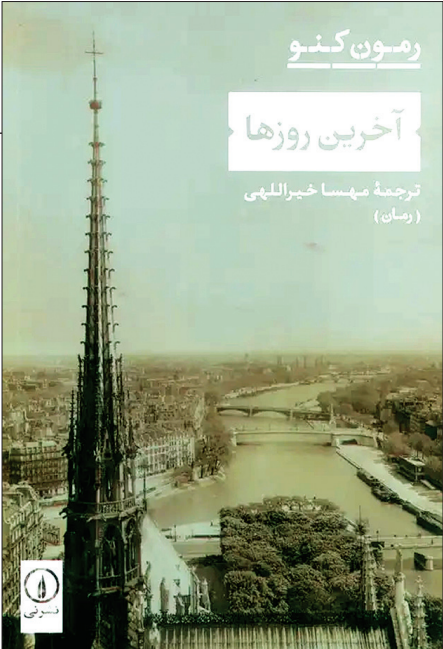
خیرالهی دربارهٔ روایت کُشو از پارس در «آخرین روزها» می‌گوید: «در این زمان کنویش از هر مان دیگری از پارس می‌گوید و می‌نویسد: از محله‌ها و خیابان‌ها، از دانشگاه‌ها و کافه‌ها، ولی خواننده حضور در شهر و زیست در پارس را تجربه نمی‌کند، زیرا شخصیت‌ها در تهایی و انزوا خود فقط در شهر حرکت می‌کنند، اما پارس را زندگی نمی‌کنند، درست همان اتفاقی که برای کنو در پارس افتاد. در زمان خبری از توصیف شاعرانه برای مکان‌ها یا ایجاد حس افتخار و نوستالژیک و تعلق به این شهر نیست. پرسی که کنو با تمام جزئیات درمیان توصیف می‌کند، هیچ شباهتی به توصیف نویسندگان ژانر است و کلاسیک از پارس ندارد. این چهرهٔ پارس بازتاب تهایی انسان‌هایی است که میان دو جنگ زندگی کردند.

نگاه متفاوت کنو به مرگ و زندگی

مترجم «آخرین روزها» در پاسخ به این پرسش که چه ویژگی او را ترغیب به ترجمه این رمان کرده، می‌گوید: «نگاه متفاوتی که کنو

انقلاب را روایت کند، انقلابی که حرکت پان آفریقایی متشکل از ۱۲ کشور تازه استقلال یافته را شکل داده بود، نشان می‌دهد که کشورهای صنعتی، عمدتاً غربی، چگونه دهه‌ها بعد نیز همچنان از یک وعده شکسته بهره‌برداری می‌کنند. تماشای روایت غریزی گریم‌پرز از تاریخ بدون احساس تلخی حقیقت شوم تاریخ جهان، دشوار است: قدرت‌های عمده جهان، کشورهای مانند کنگو را صرفاً منابع قابل بهره‌برداری می‌بینند، نه به‌عنوان یک کشور مستقل. برای بیان این واقعیت، گریم‌پرز مسیری مشابه رانول پک در مستند «لوموبا: مرگ یک پیامبر» را طی می‌کند؛ فیلمی که پرت‌رای شگفت‌انگیز از مردی ایستاده و سرسخت ارائه می‌دهد. گریم‌پرز به حجم عظیم تصاویر آرشیوی و متون مربوط به لوموبا و آن دوره کوتاه زمانی که ایده «ایالات متحده آفریقا» به‌عنوان مفهومی از مارکوس گاروی مطرح بود، دست می‌زند تا نشان دهد چگونه کنگو به استقلال رسید و چرا لوموبا را دست داد.

با این حال، بهره‌گیری از موسیقی، فیلم گریم‌پرز را از مرز و پیکر متمایز می‌کند. مشابه روحیه بادهانوازی جاز، «موسیقی متن یک کودتا» خطی و مستقیم نیست؛ فیلم پرش می‌کند و از سال ۱۹۶۱ به تبلیغات معاصر تسلا و اپل می‌پردازد. همین امر درباره ستارگان جاز حاضر در فیلم نیز صدق می‌کند: نینا سیمون، دیزی گیلیسپی، دوک الینگتون، ابی لینکلن، مکس روچ و لویی آرمسترانگ که در مرکز توجه قرار می‌گیرند. گریم‌پرز چندان علاقه‌ای به تشریح بیوگرافی این چهره‌ها ندارد؛ آنها به‌اندازه کافی مشهور هستند که حضور و هاله شخصیتی‌شان، حال و هوای ذاتی مستند را تأمین کند. این تور درونی برای فیلمی ضروری است که نیازمند مطالعه فراوان و مرور گزیده‌هایی از کتاب‌هایی مانند «قلب یک زن» اثر مایا آنجلو، «قدرت و ورلترز: چگونه سیبا آمریکا را بازی داد» اثر هیو ویلفورد و «کنگو شرکت: وصیت بسمارک» اثر نیکولای ژان بوفان است. (بوفان بخش‌هایی از کتاب خود را می‌خواند که نشان می‌دهد قدرت‌های جهانی چگونه خواهان کنترل عرضه اورانیوم کشور بودند). این زاویه، محور اصلی فیلم را شکل می‌دهد. استقلال واقعی برای سرزمین‌های پیشین تحت استعمار همواره در مواجهه با قدرت‌های استعماری که از ثروت‌های بی‌حد و حشرشان برآمده از سرکوب‌های خشن‌آمیز نمی‌خواستند جدا شوند، مسئله‌ای پرچالش بود. گریم‌پرز حتی به ملی‌سازی کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۶ نگاه می‌کند، به‌عنوان نمونه‌ای از بازیابی منابع طبیعی که سایر کشورهای آفریقایی، از جمله کنگو، می‌توانستند دنبال کنند. ناصر تنها یکی از پیش‌بینی‌هایی است که گریم‌پرز به آن اشاره می‌کند تا نشان دهد چگونه قدرت‌های جهانی از ترس‌های جنگ سرد برای توجیه ترورها و کودتاها استفاده کردند.



دیدگاه: یادداشت اقتصادی

علیه یقه سفیدها

هوش مصنوعی چگونه کارمندان عادی را خانه‌نشین کرد؟

مهتا معرفت

مترجم

از زمان معرفی ChatGPT و جهش اخیر هوش مصنوعی مولد، انتظار می‌رفت مشاغل یقه‌سفید (کارمندی) در آمریکا به‌طور گسترده کاهش یابند یا حتی حذف شوند. چهره‌های برجسته‌ای مانند جیمی دیمون، مدیرعامل جی‌پی‌مورگان، پیش‌بینی کرده‌اند که بانک‌ها در سال‌های آینده به کارمندان کمتری نیاز خواهند داشت. همچنین مدیرعامل شرکت Anthropic هشدار داده که ممکن است نیمی از کل مشاغل کارمندی سطح پایین از بین بروند. با این حال برخلاف این پیش‌بینی‌های بدبینانه، داده‌های بازار کار آمریکا تصویر متفاوتی را نشان می‌دهد. از سال ۲۰۲۲ تاکنون، بازار کار مشاغل یقه‌سفید نه‌تنها تضعیف نشده بلکه حدود ۳ میلیون شغل جدید کارمندی در آمریکا ایجاد شده است؛ درحالی که تعداد مشاغل یقه‌آبی (کارگری) در همین دوره تقریباً ثابت باقی مانده است. حتی برخی از مشاغلی که انتظار می‌رفت بیشترین آسیب را از هوش مصنوعی ببینند، رشد قابل‌توجهی داشته‌اند. برای مثال، تعداد توسعه‌دهندگان نرم‌افزار نسبت به سه سال پیش ۷ درصد، رادیولوژیست‌ها ۱۰ درصد و دستیاران حقوقی ۲۱ درصد افزایش یافته است.

این روند در دستمزدها نیز دیده می‌شود. از سال ۲۰۲۲ دستمزد حقیقی (تعدیل‌شده با تورم) مشاغل حرفه‌ای و تجاری حدود ۵ درصد و دستمزد کارمندان اداری و دفتری حدود ۹ درصد رشد کرده است. با حذف عوامل کنترلی، درآمد مشاغل یقه‌سفید به‌طور متوسط یک‌سوم بیشتر از مشاغل یقه‌آبی است؛ شکافی که نسبت به ابتدای دهه ۱۹۸۰ حدود سه برابر شده و همچنان درحال افزایش است. این موضوع نشان می‌دهد که نه‌تنها تقاضا برای نیروی کار یقه‌سفید کاهش نیافته بلکه ارزش اقتصادی آن نیز بیشتر هم شده است. یکی از دلایل اصلی تداوم و حتی رشد مشاغل یقه‌سفید این است که هوش مصنوعی معمولاً جایگزین «وظایف» می‌شود، نه «کل مشاغل». فناوری‌های جدید عمده‌تأ کارهای روتین، تکراری و استانداردشده را حذف می‌کنند؛ به همین دلیل مشاغلی مانند تایلیست‌ها یا برخی کارهای اداری ساده، قابل حذف شدن هستند. اما در مقابل، افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها باعث می‌شود که دامنه فعالیت‌های سودآور شرکت‌ها گسترش یابد و در نتیجه، مشاغل جدیدی شکل بگیرد. همان‌طور که تجارت الکترونیک به ایجاد مشاغل تازه در لجستیک، برنامه‌ریزی زنجیره تأمین و پرداخت دیجیتال منجر شد، یا تلفن‌های هوشمند باعث ظهور طراحان اپلیکیشن شد و رسانه‌های اجتماعی بازارپایان دیجیتال و اینفلوئنسرها را به بازار کار آوردند. دارون عجم‌اوغلو، اقتصاددان برجسته، معتقد است که نیمی از رشد اشتغال در آمریکا بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ ناشی از مشاغلی بوده که پیش از آن وجود نداشته‌اند. داده‌های فعلی بازار کار نیز از این نظریه حمایت می‌کند. طبق برآورد Anthropic تنها در ۴ درصد مشاغل، بیش از سه‌چهارم وظایف توسط هوش مصنوعی قابل انجام است و به‌ندرت پیش می‌آید که تمام وظایف یک شغل به‌طور کامل توسط ماشین‌ها جایگزین شود. بررسی ۱۰۰ شغل اصلی یقه‌سفید در آمریکا از نیمه دوم سال ۲۰۲۲ نشان می‌دهد که تعداد این مشاغل حدود ۴ درصد و دستمزد حقیقی آنها ۳ درصد افزایش یافته است. می‌توان مشاغل یقه‌سفید را به چهار دسته کلی تقسیم کرد: متخصصان فنی، مدیران و هماهنگ‌کنندگان، مشاغل مراقبتی (به‌ویژه در حوزه سلامت) و کارمندان دفتری. در این میان، نقش‌هایی که تخصص فنی را با نظارت، قضاوت و هماهنگی ترکیب می‌کنند بیشترین رشد را داشته‌اند. اشتغال مدیران پروژه و کارشناسان امنیت اطلاعات حدود ۳۰ درصد افزایش یافته و سایر مشاغلی که دانش عمیق ریاضی را با حل مسئله تلفیق می‌کنند نیز در حال رونق‌اند. در مقابل، تنها گروهی که کاهش محسوسی را تجربه کرده، مشاغل عادی اداری است. طی سه سال گذشته، تعداد منشی‌های خسارت بیمه حدود ۱۳ درصد و منشی‌ها و دستیاران اداری حدود ۲۰ درصد کاهش یافته است. همزمان، هوش مصنوعی خود در حال ایجاد مشاغل کاملاً جدید است. شرکت‌ها به‌طور فزاینده‌ای در حال استخدام «پرچسپ‌ن‌های داده» (Data Anno-tators) برای آموزش مدل‌های هوش مصنوعی هستند. جالب آنکه سریع‌ترین رشد مشاغل یقه‌سفید در سال‌های اخیر مربوط به دسته‌هایی با عناوین مبهم مانند «سایر مشاغل علوم ریاضی» و «سایر مشاغل کامپیوتری» بوده است؛ مشاغلی که نشان می‌دهد، آینده بازار کار بیش از آنکه با حذف گسترده همراه باشد با بازترکیب و تولد نقش‌های جدید تعریف خواهد شد.

چشم‌انداز فلاکت

چرا به سیگنال‌های شاخص فلاکت توجه نشد؟

سعید مشهوری

گروه اقتصاد

این روزها تورم پیش از آنکه در گزارش‌های رسمی به تصویر کشیده شود، خود را در سفره‌ها نشان می‌دهد و بیکاری پیش از آنکه در آمارها دیده شود، در کارگاه‌های خاموش و قراردادهای تمدیدنشده خود را نمایان می‌کند. در چنین شرایطی، شاخص فلاکت دیگر صرفاً یک مفهوم اقتصادی نیست و به زبان گویای شمار زیادی از جوانان بیکار و تحت فشار تبدیل شده است. زبانی که هشدار می‌دهد؛ فشار معیشتی به نقطه‌ای رسیده که نادیده گرفتنش دیگر یک سهل‌انگاری ساده اداری نیست بلکه یک ریسک سیاسی بسیار بزرگ است.

شاخص فلاکت که از جمع نرخ تورم و نرخ بیکاری محاسبه می‌شود، یکی از ساده‌ترین و در عین حال گویاترین نماگرهای

اقتصادی برای سنجش فشار اقتصادی بر جامعه است. این شاخص نه‌تنها وضعیت بازار کار و ثبات قیمت‌ها را در یک عدد خلاصه می‌کند بلکه به‌طور غیرمستقیم سطح رضایت اجتماعی، تاب‌آوری اقتصادی خانوارها و حتی ظرفیت بروز نارضایتی‌های گسترده را بازتاب می‌دهد. تجربه اقتصاد ایران در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که این شاخص، دست‌کم از منظر هشداردهندگی، کارکرد خود را ایفا کرده اما در سطح سیاست‌گذاری هیچ‌گاه جدی گرفته نشده است.

در سال ۱۴۰۱ شاخص فلاکت به بالاترین سطح خود در دهه‌های اخیر رسید. تورم بالا که در مقاطعی از مرز ۴۰ درصد عبور کرد، در کنار بیکاری مزمن و کاهش کیفیت اشتغال، تصویری نگران‌کننده از فشار مضاعف بر معیشت خانوارها ارائه می‌داد. این وضعیت در دولت سیدابراهیم رئیسی نتیجه انباشت مشکلات ساختاری اقتصاد ایران بود که از سال‌ها پیش شکل گرفته و در نبود اصلاحات مؤثر به مرحله حاد رسید. با این حال، واکنش سیاست‌گذاران به این وضعیت چه بود؟ شاخص فلاکت می‌توانست به‌عنوان یک سیگنال هشدار زود هنگام، توجه سیاست‌گذار را به شکنندگی وضعیت اجتماعی جلب کند اما حواس‌ها جای دیگری بود.

هرچند شاخص فلاکت ابزار پیش‌بینی دقیق رویدادهای سیاسی یا اجتماعی نیست و این شاخص نمی‌گوید چه زمانی یا با چه شکلی نارضایتی بروز می‌کند اما به‌وضوح نشان می‌دهد که زمینه‌های نارضایتی و فشار در حال تقویت است. با این توصیف سیاستمداران می‌توانستند، وقوع یک توفان را پیش‌بینی کنند؛ چنانکه دو توفان بزرگ، ساخت سیاسی و اجتماعی این سرزمین را درنوردید.

دیدگاه: تحلیل اقتصادی

روزنه رشد

سیگنال‌های مثبت به بازار سهام جان دادند

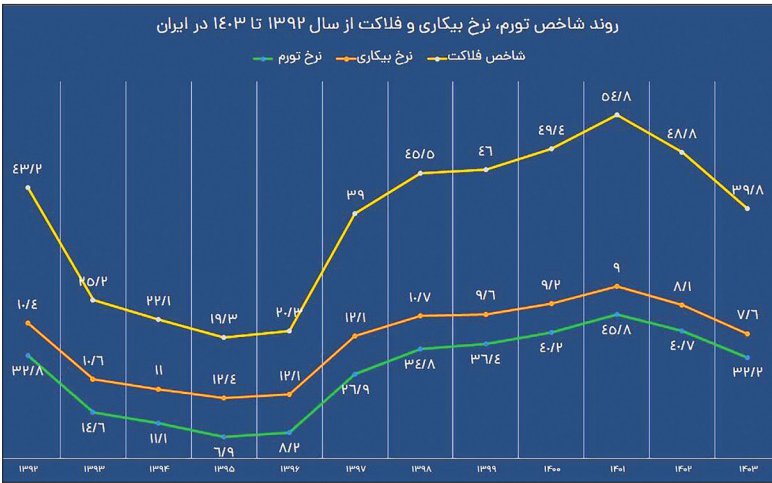
نسرین خدادادی

گروه اقتصاد

در اولین روز هفته، بورس تهران تحت تأثیر انتشار برخی سیگنال‌های مثبت از فضای مذاکراتی دیروز با افزایش تقاضا همراه شد. در نتیجه این جریان، هر دو نماگر اصلی بازار سهام رشد قابل‌توجهی را به ثبت رساندند این درحالی است که بازارهای ارز و طلا عقب‌نشینی کردند. شاخص کل بورس در پایان دادوستدهای دیروز با رشد ۲/۵۸ درصدی، معادل ۱۰۴ هزار واحد، موفق شد از نیمه کانال ۴/۱ میلیون واحدی عبور کند و در سطح ۴ میلیون و ۱۶۳ هزار واحد آرام بگیرد. در سوی دیگر بازار، شاخص هم‌وزن نیز هسو با نماگر اصلی حرکت کرد و با ثبت بازدهی ۲/۲۶ درصدی به سطح ۱ میلیون و ۳۵ هزار واحد رسید که نشان‌دهنده رشد قیمت در کلیت بازار است. ارزش معاملات خرد بازار سهام دیروز به حدود ۹ هزار میلیارد تومان رسید که از این میزان ۳/۵ همت پول

بررسی وضعیت فعلی اقتصاد ایران نشان می‌دهد که این هشدارها نه‌تنها جدی گرفته نشدند بلکه تا امروز نیز تداوم یافتند که می‌تواند، هشدار برای آینده باشد. بر اساس داده‌های رسمی در بهار ۱۴۰۴ شاخص فلاکت در سطحی بالاتر از ۴۲ درصد قرار داشت؛ عددی که همچنان بیانگر فشار شدید معیشتی است. اگرچه نرخ بیکاری اسمی در محدوده تکریمی گزارش می‌شود اما تورم بالا و کاهش قدرت خرید باعث شده، اثر مثبت کاهش بیکاری عملاً خنثی شود. ضمن آنکه کیفیت اشتغال، سهم بالای مشاغل غیررسمی و ناپایداری درآمدها، تصویر واقعی بازار کار را تیره‌تر از آمارهای رسمی نشان می‌دهد.

پرسش کلیدی این است که چرا به هشدارهای شاخص فلاکت توجهی نشد؟ بخشی از پاسخ را باید در نگاه کوتاه‌مدت و اقتضایی سیاست‌گذاران جست‌وجو کرد. تمرکز بر کنترل مقطعی متغیرها، ارائه آمارهای خوش‌بینانه و اولویت دادن



به اهداف سیاسی کوتاه‌مدت، باعث شد نشانه‌های عمیق‌تر بحران نادیده گرفته شود. از سوی دیگر، روایت رسمی غالباً تلاش داشت، تورم و بیکاری را به عوامل بیرونی یا موقتی نسبت دهد و از پذیرش مسئولیت اصلاحات ساختاری شانه خالی کند. این در حالی است که شاخص فلاکت دقیقاً بر پیامدهای ملموس این سیاست‌ها برای زندگی روزمره مردم تمرکز دارد.

تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که بی‌توجهی به شاخص‌هایی مانند فلاکت، هزینه‌ای فراتر از اعداد و نمودارها دارد. این هزینه در قالب فرسایش اعتماد عمومی، کاهش امید به آینده و افزایش شکاف میان جامعه و سیاست‌گذار بروز می‌کند. شاخص فلاکت در ایران نه پیش‌گوی دقیق وقایع بلکه آژیر خطری است که به صدا درمی‌آید؛ آژیری که شنیده می‌شود اما جدی گرفته نمی‌شود.

با این توصیف، چشم‌انداز شاخص فلاکت در سال ۱۴۰۴ نگران‌کننده ارزیابی می‌شود و حتی می‌توان گفت، احتمال

حرکت آن به سطوح بالاتر از میانگین سال‌های اخیر وجود دارد. تورم مزمن که هنوز نشانه‌ای از مهار پایدار آن دیده نمی‌شود به تنهایی ظرفیت بالا نگه داشتن این شاخص را دارد. به‌ویژه اگر کسری بودجه، رشد نقدینگی و شوک‌های ارزی ادامه پیدا کند. در چنین شرایطی حتی ثبات نسبی نرخ بیکاری نیز نمی‌تواند فشار معیشتی را کاهش دهد زیرا تورم اثر هرگونه بهبود در بازار کار را خنثی می‌کند.

از سوی دیگر، بیکاری‌های ناشی از جنگ، نااطمینانی‌های امنیتی و اعتراض‌های اجتماعی، کیفیت متفاوتی نسبت به بیکاری‌های معمول چرخه‌ای دارند. این نوع بیکاری‌ها اغلب ناگهانی، گسترده و همراه با تخریب سرمایه انسانی و بنگاه‌ها هستند و بازگشت آنها به وضعیت اشتغال زمان‌بر است. اگر تعطیلی یا تضعیف کسب‌وکارها در بخش‌های خدماتی، صنعتی و حتی دولتی تداوم یابد، نرخ بیکاری رسمی یا پنهان می‌تواند در نیمه دوم سال ۱۴۰۴ افزایش پیدا کند و مستقیماً شاخص فلاکت را به سمت سطوح بالاتر سوق دهد.

حتی اگر نرخ بیکاری به‌صورت آماری جهش شدیدی نشان ندهد، افزایش بیکاری ناقص، کاهش ساعات کار، تأخیر در پرداخت دستمزدها و گسترش مشاغل غیررسمی، فشار واقعی بر خانوارها را تشدید خواهد کرد. شاخص فلاکت در تعریف کلاسیک خود این ابعاد را به‌طور کامل پوشش نمی‌دهد اما تجربه ایران نشان داده که در چنین شرایطی، اثر روانی و اجتماعی تورم و ناامنی شغلی بسیار فراتر از اعداد رسمی است.

اگر سیاست‌گذار نتواند همزمان دو مسیر کنترل تورم و ترمیم بازار کار را دنبال کند، شاخص فلاکت در سال ۱۴۰۴ نه‌تنها بالا باقی می‌ماند بلکه می‌تواند وارد فاز پایدار بالا شود. وضعیتی که در آن جامعه به‌طور مزمن تحت فشار معیشتی قرار دارد و شوک‌های کوچک نیز واکنش‌های بزرگ اجتماعی ایجاد می‌کنند. این همان نقطه‌ای است که شاخص فلاکت از یک عدد اقتصادی، به متغیری با پیامدهای امنیتی و سیاسی تبدیل می‌شود. در خوش‌بینانه‌ترین سناریو، کاهش تنش‌های بیرونی، ثبات نسبی در بازار ارز و مذاکلات هدفمند حمایتی می‌تواند از جهش شدید این شاخص جلوگیری کند اما حتی در این حالت نیز بازگشت آن به سطوح قابل‌قبول کوتاه‌مدت بعید به نظر می‌رسد. بنابراین چشم‌انداز شاخص فلاکت در ۱۴۰۴ بیشتر بیانگر تداوم وضعیت بحرانی است تا عبور از آن. شاخصی که بار دیگر می‌تواند به‌عنوان هشدار عمل کند، مشروط بر آنکه این بار شنیده شود.

آیا تصمیم‌گیران این بار حواس‌شان را به این شاخص جمع می‌کنند؟

بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاران با دید مثبت‌تری نسبت به چشم‌انداز کوتاه‌مدت بازار تصمیم‌گیری کرده‌اند.

همزمان با رونق بازار سهام، صندوق‌های درآمد ثابت با خروج پول قابل توجهی مواجه شدند. در پایان معاملات دیروز حدود ۲ هزار و ۷۱۶ میلیارد تومان پول از این صندوق‌ها خارج شد. این موضوع بیانگر افزایش ریسک‌پذیری سرمایه‌گذاران و جابه‌جایی منابع از ابزارهای کم ریسک به سمت بازار سهام است.

در پایان معاملات از میان نمادهای سهام، حق تقدم و صندوق‌های سهامی ۷۵۹ نماد در محدوده مثبت و تنها ۵۷ نماد در محدوده منفی قرار داشتند. همچنین تعداد صف‌های خرید به ۵۴۲ صف رسید، درحالی که صف‌های فروش تنها ۲۸ مورد بودند. ارزش سفارش‌های خرید نیز بیش از ۵ هزار و ۴۲۲ میلیارد تومان ثبت شد، درحالی که ارزش سفارش‌های فروش به حدود ۴۴۸ میلیارد تومان محدود ماند. این اختلاف چشمگیر نشان می‌دهد، تمایل بازار همچنان به سمت خرید و نگهداری سهام متمایل است.

مرگ «باکلان‌ها»

گورستان‌های دسته‌جمعی پرندگان

گروه اجتماعی: دریاى خزر، آرام‌تر از همیشه به‌نظر می‌رسد اما زیر این سطح نقره‌ای و در حاشیه ماسه‌های خیس بندر انزلی، تراژدی عربانی در جریان است. اینجا دیگر صدای جیغ باکلان‌ها (قره‌غازها) نشانه‌ای از حیات و پویایی دریا نیست؛ بلکه به مرثیه‌ای بدل شده که هر بار با بسالا آمدن توره‌های سنگین «پره» تکرار می‌شود. لاشه‌های سیامپوش باکلان‌های جوان که روی دست صیادان یا موج‌های خسته به ساحل می‌آیند، تنها یک رخداد طبیعی یا تصادف ساده نیست؛ این برشی تند و تیز از تلاقی نابرابر «معیشت سنتی» و «اخلاق زیست‌محیطی» است.

سقوط در بن‌بست توره‌های نامریی

برخلاف سال‌های گذشته که سایه شوم «آنفلوآنزای فوق‌حاد پرندگان» بر سر تالاب‌ها و سواحل سنگینی می‌کرد، امسال آزمایشگاه‌های دامپزشکی مهر تأیید بر سلامت باکلان‌ها زده‌اند. این یعنی مرگ آنها «طبیعی» نیست. طبق گزارش‌های میدانی و تأییدات مکرر سیدحسن جعفری، رئیس اداره حفاظت محیط‌زیست انزلی، عامل اصلی مرگ این پرندگان، توره‌های صیادی است.

داستان از این قرار است: در روش صید «پره»، تورهایی به وسعت صدها متر به‌صورت نیم‌دایره در آب پهن می‌شوند. وقتی ماهی‌ها در مرکز این دایره مجبوس و به سمت ساحل رانده می‌شوند، غریزه بقا، باکلان‌ها را به سمت این سفره آماده می‌کشاند. پرندگان برای شکاری آسان شیرجه می‌زنند

جامعه

به دنبال پول نقد

گزارش میدانی از صف‌های طولانی دریافت وجه نقد در تهران



فائزه مومنی

گروه اجتماعی

صدای «موجودی مخزن کافی نیست» روی صفحه نمایشگر خودپردازهای مرکز شهر حالا به ترجیع‌بند تکراری زندگی روزمره تهرانی‌ها تبدیل شده است. امروز(دیروز) ۱۸ بهمن ۱۴۰۴ درحالی که تیرت اول رسانه‌ها به تش‌های فزآینده میان تهران و واشنگتن اختصاص داشت در کف خیابان، جنگ دیگری در جریان است؛ جنگ برای تصاحب قطعات اسکناس.

از میدان آزادی تا چهارراه تهران‌پارس، صف‌های مقابل شعب بانکی طولانی‌تر از همیشه شده و مردم نه برای سپرده‌گذاری بلکه برای «تخلیه‌حساب» نوبت گرفته‌اند. این یک «فرار بانکی کلاسیک» نیست بلکه واکنشی دفاعی از سوی جامعه‌ای است که امنیت خود را در گرو لمس فیزیکی دارایی‌اش می‌بیند.

سایه سنگین جنگ بر شبکه «شتاب»

دلیل اول و اصلی این هجوم بی‌سابقه را باید در تقویم سیاه یک ماه اخیر جست‌وجو کرد. پس از اعتراضات دی‌ماه و درگیری‌های نظامی ۱۲ روزه، ذهنیت عمومی به شدت آسیب دیده است.

هک شدن گسترده زیرساخت‌های بانک سپه در اوج درگیری‌ها، که منجر به قطع دسترسی میلیون‌ها نفر به حساب‌هایشان شد، درس تلخی به افکار عمومی داد: «در زمان بحران، کارت بانکی نان نمی‌شود».

مرتضی ۳۸ ساله که در مقابل یکی از شعب بانک ملی در خیابان فاطمی ایستاده، می‌گوید: «آن ۱۲‌روز جنگ، جهنم بود. کارخوان ناوانای قطع بود، پمپ بنزین‌ها فقط پول نقد می‌گرفتند و ما که تمام زندگی‌مان در اپلیکیشن‌های بانکی بود عملاً فلج شده بودیم. حالا که دوباره زمزمه‌های حمله آمریکا شنیده می‌شود، نمی‌خواهم غافلگیر شوم. حداقل باید برای یک ماه آذوقه و پول بنزین، اسکناس در خانه داشته باشیم».

اما به‌جای ماهی با بافت‌های درهم‌تپیده نایلونی مواجه می‌شوند که راه گریزی ندارد. پرندگانی که برای زندگی در عمق آب تکامل یافته‌اند، در میان تورها خفه می‌شوند. فاجعه‌بارتر آنکه مشاهدات نشان می‌دهد، بخش اعظمی از تلفات امسال را پرندگان «جوان» تشکیل می‌دهند؛ نسلی که هنوز رسم بازی با تورهای صیادی را نیاموخته و در اولین تجربه شکار به کام مرگ می‌رود.

از تکرار ملال‌آور تا بی‌سابقگی فاجعه

مقامات محیط‌زیست می‌گویند این اتفاق جدید نیست. بله، مرگ باکلان‌ها در تورهای صیادی، دهه‌هاست که بخشی از «هزینه جانبی» صیادی در خزر به‌شمار می‌رود. اما آنچه زمستان را به یک نقطه بحرانی تبدیل کرده، مقیاس و گستردگی این کشتار است. برای اولین بار در سال‌های اخیر، حجم لاشه‌های جمع‌آوری شده در سواحل انزلی به‌حدی رسیده که جوامع محلی و صیادان را ناچار به حفر گودال‌های دسته‌جمعی برای دفن آنها کرده است.

چرا امسال؟ کارشناسان معتقدند تغییرات اقلیمی، موج شدن مکرر دریا و تمرکز ماهی‌ها در نقاط خاص ساحلی پس از بارش‌های اخیر باکلان‌ها را بیش از پیش به سمت مناطق خطر کشانده است. اما سوال اصلی اینجاست: اگر این پدیده «تکراری» و «قابل پیش‌بینی» است چرا تاکنون هیچ پروتکل پیشگیرانه‌ای برای آن تدوین نشده؟ آیا باید هر سال منتظر بمانیم تا دریاف لاشه‌های سیامپوش را پس بزنند و بعد با چند

اسکناس ۵۰۰ هزار تومانی؛ مسکنی که در درا درمان نمی‌کند

بانک مرکزی برای مقابله با این وضعیت، چند روزی است توزیع گسترده ایران‌چک‌های ۵۰۰ هزار تومانی را آغاز کرده است. با این حال، مشاهدات میدانی نشان می‌دهد که این تزریق نقدینگی نه‌تنها از عطش بازار نکاسته بلکه به‌نوعی «سینگال بحران» تبدیل شده است.

یک کارشناس ارشد بانکی که نخواست نامش فاش شود، می‌گوید: «وقتی سقف برداشت از خودپردازها ۳۰۰ هزار تومان است اما مردم برای خرید یک سبد کالای اساسی به حداقل ۲ میلیون تومان نیاز دارند، طبیعی است که خودپرداز عملاً از چرخه خارج شود. توزیع اسکناس‌های درشت پشت بابه، مردم را تشویق کرده که مبالغ کلان‌تری را به‌صورت نقد از حساب خارج کنند. رشد ۴۹ درصدی تقاضای اسکناس در ۸ ماه گذشته، نشان‌دهنده یک حفره بزرگ در اعتماد عمومی است. مردم احساس می‌کنند دارایی‌شان در بانک، تنها یک عدد است که با یک دکمه می‌تواند، ناپدید شود».

بن‌بست خودپردازهای خالی و سقف‌های غیررسمی

در مراجعات میدانی به مناطق مختلف تهران، مشخص شد که بسیاری از شعب به‌صورت غیررسمی سقف برداشت روزانه را بین ۳ تا ۵ میلیون تومان تعیین کرده‌اند. مدیریکی از شعب بانک تجارت در غرب تهران می‌گوید: «صبح که در را باز می‌کنیم، نقدینگی موجود در صندوق به دو ساعت نمی‌کشد که تمام می‌شود. تقاضا به‌شدت بالاست حتی کسانی که نیاز فوری ندارند، وقتی صف را می‌بینند وسوسه می‌شوند که آنها هم پول‌شان را نقد کنند. این یک رفتار ناشی از ترس است». کمبود اسکناس در دستگاه‌های عابر بانک نیز به یک معضل جدی تبدیل شده است. بسیاری از دستگاه‌ها یا گزینه «برداشت وجه» را غیرفعال کرده‌اند و یا تنها اسکناس‌های فرسوده ۱۰ و ۲۰ هزار تومانی پرداخت می‌کنند که در اقتصاد تورمی امروز عملاً کارایی ندارند. قیمت یک شانه تخم‌مرغ یا چند کیلو میوه حالا از سقف برداشت روزانه بسیاری از عابر بانک‌ها فراتر رفته است.

مصاحبه، «عامل انسانی» را مقصر قلمداد کنیم و پرونده را تا سال بعد ببندیم؟

تضاد منافع؛ نان صیاد یا جان پرنده؟

در تحلیل این رخداد نباید به بیراهه رفت و صیاد را به‌عنوان «مجرم» ردیف اول نشانند. صیادان گیلان، خود قربانیان شرایط اقتصادی و کاهش ذخایر ماهیان دریای خزر هستند. برای صیادی که ساعت‌ها در سرمای استخوان‌سوز بهمن ماه چشم به دریا می‌دوزد، ورود پرندگان به تور نه یک فرصت، که یک مزاحمت و خسارت به ابزار کار است. مشکل اصلی در «شلختگی مدیریتی» و «جمود در روش‌های صید» نهفته است. در حالی که در بسیاری از نقاط جهان از تجهیزات هشداردهنده صوتی یا تورهای اصلاح‌شده برای دور نگه داشتن پرندگان و پست‌تانداران دریایی استفاده می‌شود، در سواحل ما همچنان همان روش‌های قاجاری صید پره، بدون کمترین تغییر ساختاری اجرا می‌شود. تعارض میان سازمان شیلات که متولی صید است و سازمان محیط‌زیست که متولی حفاظت در اینجا به‌وضوح خود را نشان می‌دهد؛ گویی باکلان‌ها در شکاف میان این دو سازمان غرق می‌شوند.

نااطمینانی به پایداری بانک‌ها؛ ورشکستگی یا بلوکه شدن؟

علاوه بر سایه جنگ، فاکتور دیگری که به این آتش دامن می‌زند، شایعات مربوط به ناترازی شدید بانک‌هاست. در فضای متشنج پسا-دی‌ماه، اخبار تأیید نشده درباره ورشکستگی برخی مؤسسات بزرگ و احتمال «مسدود شدن حساب‌ها» برای کنترل تورم، باعث شده تا بخشی از طبقه متوسط نیز وارد بازی خروج پول شود.

خانمی که در صف یکی از بانک‌های خصوصی ایستاده، می‌گوید: «شنیده‌ام دولت می‌خواهد برای تأمین هزینه‌های احتمالی جنگ از حساب‌های بالای یک میلیارد تومان مالیات لحظه‌ای بردارد یا دسترسی را محدود کند. ترجیح می‌دهم، پولم را نقد بگیرم و ارزی یا سکه بخرم. بانک دیگر جای امنی برای نگه داشتن ارزش پول نیست». این پارانو یا لایه‌های مختلف جامعه را درگیر کرده و منجر به خروج پول از حساب‌های کوتاه‌مدت و رسوب آن در گاوصندوق‌های خانگی شده است.

تبعات اقتصادی: خروج نقدینگی از نظارت مرکزی

از منظر اقتصاد کلان، این پدیده یک فاجعه تمام‌عیار است. وقتی پول از بانک خارج و به‌صورت اسکناس زیر بالشت‌ها می‌رود، بانک مرکزی قدرت خود را برای هدایت نقدینگی و کنترل تورم از دست می‌دهد. «سرعت گردش پول» در بخش غیررسمی به‌شدت بالا می‌رود و خود به عاملی برای جهش دوباره قیمت‌ها تبدیل می‌شود. تحلیلگران معتقدند اگر بانک مرکزی نتواند تا پیش از پایان بهمن‌ماه، ثبات را به شبکه بانکی بازگرداند و اعتماد را جایگزین اسکناس‌تراشی کند ممکن است با پدیده «قتل‌شدگی نقدینگی» مواجه شویم، جایی که بانک‌ها دیگر توان پرداخت مطالبات جاری مردم را ندارند و این موضوع می‌تواند جرقه اعتراضات اقتصادی جدیدی را بزند. هجوم مردم به بانک‌ها، واکنشی است به سیستمی که نتوانسته امنیت مسایبری و ثبات اقتصادی را تضمین کند. در شهری که سایه جنگ آمریکا بر آن سنگینی می‌کند، اسکناس برای شهروندان حکم جلیقه نجاتی را دارد که در دریای توفانی به آن چنگ زده‌اند.

ضرورت گذار از مدیریت واکنشی

مرگ دسته‌جمعی باکلان‌ها در انزلی، زنگ خطر نهایی برای اکوسیستم خزر است. باکلان‌ها به‌عنوان شکارچیان سطح بالای هرم غذایی، نقش حیاتی در تعادل جمعیت ماهیان و سلامت دریا دارند. حذف ناگهانی و گسترده آنها، تبعات جبران‌ناپذیری بر زنجیره بیولوژیک خزر خواهد داشت که دود آن در نهایت به‌چشم خود صیادان خواهد رفت. امروز دیگر زمان «بررسی علت» گذشته است؛ علت روشن است: «توره‌های مرگ». اکنون زمان پرسشگری از نهادهای متولی است که چرا با وجود آگاهی از تکرار این فاجعه، هیچ تمهیدی از جمله الزام صیادان به استفاده از ابزارهای فراری‌دهنده پرنده یا تغییر در ساعات صید در مناطق بحرانی اتخاذ نشده است؟ انزلی، عروس شهرهای شمال، این روزها با پیرهن سیاه باکلان‌ها به سوگ نشسته است. اگر امروز فکری به حال اصلاح روش‌های صید و مدیریت یکپارچه سواحل نشود، دور نیست روزی که گردشگران به جای پرندنگری در ساحل، تنها شاهد تماشای گورستان‌های دسته‌جمعی پرندگانی باشند که جرمشان، تنها گرسنگی و شیرجه در آبی بود که دیگر به آنها تعلق ندارند.

جامعه

آزادی تدریجی

۱۱ نفر از ۳۳ پزشک آزاد شدند

با پیگیری‌های مستمر سازمان نظام پزشکی تاکنون ۱۱ نفر از ۳۳ پزشک بازداشت‌شده در شهرهای مختلف کشور آزاد شده‌اند؛ رئیس کل این سازمان تأکید دارد که بازداشت پزشکان به دلیل انجام وظایف درمانی مطلقاً غیرقابل قبول است.

محمد رئیس‌زاده، رئیس کل سازمان نظام پزشکی کشور با اعلام این خبر تأکید کرد که از ابتدای ماجرا، خط قرمز این سازمان جلوگیری از بازداشت پزشکان به دلیل انجام وظایف درمانی بوده و این اصل همچنان با جدیت دنبال می‌شود. به گفته رئیس‌زاده، هم‌زمان با انتشار نخستین گزارش‌ها درباره بازداشت برخی اعضای جامعه پزشکی، سازمان نظام پزشکی بلافاصله وارد عمل شد. نامه‌هایی به دادستان کل کشور و نظام‌های پزشکی سراسر کشور ارسال شد و از استان‌ها خواسته شد، هرگونه خبر و اطلاعات مرتبط با بازداشت پزشکان را به مرکز اعلام کنند. هدف از این اقدام، ایجاد یک تصویر روشن و دقیق از ابعاد ماجرا و جلوگیری از هرگونه برخورد سلیقه‌ای یا خارج از چارچوب‌های قانونی بود.

رئیس کل سازمان نظام پزشکی با اشاره به آمار موجود گفت: از میان حدود ۴۰۰ هزار عضو این سازمان ۳۳ نفر در رشته‌ها و شهرهای مختلف بازداشت شده بودند که تاکنون ۱۱ نفر از آنان در شهرهایی مانند شیراز، اردبیل، قزوین، گلستان و تهران آزاد شده‌اند. با این حال ۲۳ نفر دیگر همچنان در بازداشت به‌سر می‌برند و پیگیری وضعیت آنان به‌صورت روزانه ادامه دارد. در کنار پیگیری‌های اداری و قضایی، سازمان نظام پزشکی دو وکیل خبره را به‌عنوان مشاور حقوقی به‌کار گرفته و با خانواده‌های افراد بازداشت‌شده تماس گرفته است. ارائه مشاوره حقوقی، دیدار با خانواده‌ها و پیگیری مستقیم وضعیت هر پرونده ازجمله اقداماتی بوده که رئیس‌زاده شخصاً نیز در آن نقش داشته است. آنچه بیش از همه در سخنان رئیس کل سازمان نظام پزشکی برجسته است، تأکید بر شأن و رسالت حرفه‌ای پزشکان است. به باور او، ذات و شرافت حرفه پزشکی ایجاب می‌کند که هر فرد نیازمند درمان بدون تبعیض و فارغ از هر ملاحظه‌ای، خدمات درمانی دریافت کند و هیچ‌کس نباید به دلیل انجام این وظیفه انسانی و اخلاقی یا محدودیت یا بازداشت مواجه شود.

